



جمهوری اسلامی ایران

شماره دہیت کتاب

Yovvdi

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب محمد بن حیدر الہی : جراحہ و عیوب و مناقبہ
مؤلف : قطب الدین (از اولاد شیخ عطار) بمبئی

منوچهر

شماره قفسه 17587

تاریخ کتابت	فارسی - عربی	نوع خط:	نوع جلد:	نوع کاغذ:
کاتب شایع	مبسن	مؤلف منترجم	محمد بن قطر الدین (ازاد لرشم عطارد) و سره نامه داخستار	نام کتاب: المحمرمه چنده روح از آن عهد احوال غریبه کاتب
فروشنده / آژانس	مسئول	حجم:	تاریخ / شماره:	شماره:

تقریبات و مشخصات

ملاحظات

جشنِ صوفیہ
درمیانوں میں



مترجم

شماره قفسه 175A7

میں نے

[illegible]



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب محمد بن حیدر بن ابی جعفر بن محمد بن ابی حمزہ
مؤلف محمد بن قطب الدین (از اول اسرار)

مترجم

شماره قفسه 175A7

YOVVXI

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

خط
مقد

...

الذات
الذات
الذات

Handwritten text in a cursive script, likely a signature or name, located at the bottom of the page.

چنانچه

不

10

وایر

و کلمه

...

در این کتاب

...



کتاب مجتہد خیر الہ : جراحہ فتنہ : محمد اسماعیل واعظ
مؤلف محمد بن قطب الدین الزاوی (شیخ عظیم)

مترجم

Yovvdl

شماره قفسه 175A7

[illegible]

خلا
خلا

۱۰۰

الامتنان
والشكر

طبع
۱۹۱۰
مصر

سر د سون

چنانچه که در
تاریخ است

六

...

استاد

1867

25

...

10

10

ارث

...

10



مردم

بسم الله الرحمن الرحيم
 ورحمتك وحيي للذي قصر السمع والابصار
 وما اطمع الشكر ان يصفى ذنبي ويغفر لي
 رب العالمين لا اله الا انت ارحم الراحمين
 اللهم فسر لي ما اريد من هذا الكتاب

و اما صفات زهره که او صفات فعلیه است از این دو اصل مندرج می شود
ان در وصف که ذات اوست ان عقیب است و هو او این هر دو در ذات است
از عیانت که ماده نفس هر دو را اصل و وصف باشد حیوی علی و وصف باشد
اسفل و این از خاصیت ابی خاکست و عقیب برقع و تکبر خاصیت هو او است
بر این دو وصف از حد او است و چنانچه در روح این دو وصف دیگر است
دو رخ از ان مندرج است و این دو وصف هو و عقیب با تصرف در نفس
تا برفت هو از حد منافع کند و برفت عقیب به معنای نادانم کون و وصف
او باقی ماند و بر دوش باید آید ان دو وصف را حیدر اعتدال نگاه باید
که صفات این دو وصف سبب صفات عقل و ایمان و پادشاه و مرکب نفس
و شایسته این صفات هو و عقیب است نام عقرب بدن هر دو است
مانند هم عقل و ایمان در توفیق باشد و هم در مواضع حق بر یکدیگر
استمال کند و در ان حق نفوی و امری دارد و در طلب حقیقت یکدیگر
تفویض است و باقی که حکمی صفات را بر مقدار اعتدال نگاه میدارند تا بعضی
نموده و بعضی منقول است که ان صفات هفت است و سباع و بر آنکه بر هفت
نموده و بعضی منقول است که ان صفات هفت است و سباع و بر آنکه بر هفت

و اما صفات زهره که او صفات فعلیه است از این دو اصل مندرج می شود
ان در وصف که ذات اوست ان عقیب است و هو او این هر دو در ذات است
از عیانت که ماده نفس هر دو را اصل و وصف باشد حیوی علی و وصف باشد
اسفل و این از خاصیت ابی خاکست و عقیب برقع و تکبر خاصیت هو او است
بر این دو وصف از حد او است و چنانچه در روح این دو وصف دیگر است
دو رخ از ان مندرج است و این دو وصف هو و عقیب با تصرف در نفس
تا برفت هو از حد منافع کند و برفت عقیب به معنای نادانم کون و وصف
او باقی ماند و بر دوش باید آید ان دو وصف را حیدر اعتدال نگاه باید
که صفات این دو وصف سبب صفات عقل و ایمان و پادشاه و مرکب نفس
و شایسته این صفات هو و عقیب است نام عقرب بدن هر دو است
مانند هم عقل و ایمان در توفیق باشد و هم در مواضع حق بر یکدیگر
استمال کند و در ان حق نفوی و امری دارد و در طلب حقیقت یکدیگر
تفویض است و باقی که حکمی صفات را بر مقدار اعتدال نگاه میدارند تا بعضی
نموده و بعضی منقول است که ان صفات هفت است و سباع و بر آنکه بر هفت
نموده و بعضی منقول است که ان صفات هفت است و سباع و بر آنکه بر هفت

[illegible]

برعت بواسطه است از مقام عبودیت که در حرم منصفان و ان از نخبه صفات الهیه
و محو آثار بشریت و تخلی با خلاق و بیویش **در مقام علم** از حضرت بواسطه علم
باشد که روح در آن نفوذ معلوم روشا و مقود و کوی و حتی باشد که تا این احوال
و ثابت و از اسعد و قبول علم از حضرت بواسطه **در مقام علم** علم لدنی نباشد
چنانکه در حضرت و بود و علما متفکر و توجیه علم و سنت ذره از معلوم لدنی باشد
اگرچنان حق بود و علم لدنی علوی میرفت ذات و صفات حق دارد که بواسطه
تسلیم حاصل یا چنانچه از حضرت بنویسند **در مقام علم** تا فرستاد عرش و بی
و نشان این علم بدان حاصل شود که در آن وجه حق بشر برانند تا در این جهنم
از لدن حق بشر لدن حق بشر برسد اینجا تعلق علم با وجود چنانکه حضرت پیغمبر
و **در مقام علم** از قرآن نزول کند چنانکه در مقام نبی و بعد حضرت ائمه تا با بانیان
ارکان که مذکور شد بهت صفت و در موجود باشد **در مقام علم** از کتب و طایفه
قرآن از علم شریعت یا خبر باشد **در مقام علم** از علما و تخریج اعتقاد اهل بیت
باشد **در مقام علم** باید که با عقل و بنی معاشره بنویسند بکار دارد **در مقام علم**
تا با احتیاج مردم برسد به علم و تواند **در مقام علم** بجا باشد از ملامت خلق نبیند باشد

در مقام علم از کتب و طایفه
قرآن از علم شریعت یا خبر باشد
در مقام علم از علما و تخریج اعتقاد اهل بیت
باشد در مقام علم باید که با عقل و بنی معاشره بنویسند بکار دارد در مقام علم تا با احتیاج مردم برسد به علم و تواند در مقام علم بجا باشد از ملامت خلق نبیند باشد

نبیند شد **در مقام علم** عفت است باید بحد ثبات و شهادت ان الشفا نکند **در مقام علم**
عزت است باید که دنیا و اهل دنیا الشفا نکند الا بقدر ضرورت **در مقام علم**
شفقت است در جان مردم **در مقام علم** علم است که علم و بار گشت باشد **در مقام علم**
اگر از مردم هر کس تا چندین عفو کند **در مقام علم** خلق است باید چنانچه خلق باشد
در مقام علم انبیا است باید در دنیا و ایشا و باشد بارید **در مقام علم** کرم است باید
و کرم و لایب باشد تا مردم بخیر و لایب تواند داد **در مقام علم** فوکل است باید
تسلیم است **در مقام علم** و متقاضی حوائج است **در مقام علم** و فاراست و حریست بارید
زندگانه کند **در مقام علم** سکونت است که در کارها تغییر نکند **در مقام علم** ثبات است
در کارها ثابت قدم باشد **در مقام علم** هبت باید که مردم به حق از او و شوکی و طعنی
در دل بود تا در عین حق و کرم و نباشد این است مقام مردم است
در پناه شرایط و صفات **در مقام علم** از آنکه خواهد که مردم در حرم و سئل
و عقل جزو و حد علم و عقل از این صفات و جزو هرگز برادر نرسد و عقول نباشد
که در دو عالم و دایره است و استخواند باید به نیست هیچ برسد و چون حدیث نبی
برسد صفت که از شرایط ادا برده است باید موصوف و محسن و کرد و ملسول و در

در مقام علم از کتب و طایفه
قرآن از علم شریعت یا خبر باشد
در مقام علم از علما و تخریج اعتقاد اهل بیت
باشد در مقام علم باید که با عقل و بنی معاشره بنویسند بکار دارد در مقام علم تا با احتیاج مردم برسد به علم و تواند در مقام علم بجا باشد از ملامت خلق نبیند باشد

میدانان یعنی عشق این کار را بهمان مقصد کند که به هیچ مقصدی جز ذات باشد
 باز پس نظر کند و بر سن سابقه گویند که در یکویدم کلام کذا و طریقه کذا
 و عیناً است و در اینجا شرایط کذا و شرایط کذا و شرایط کذا و شرایط کذا
 معتقد بر باشد اول انکه بعد از ادب صادق بود و دم انکه در او طایفه
راه طایفه بود چشم انکه از خلق منور شود چشم انکه چون مرده شود
 خواهد بود و نیز به معنی کند از جمله چشم انکه اتمام تمام دانسته باشد که
 اند که باشد چشم دائم الوضو باشد چشم بیایه بالچشم چشم بیتردید
نشدن چشم اغلب وفات مرتب نشدند در اینجا تکرات قال الله تعالى
فانصروهم ما عاون الله الصواب و ما تبوءوا الحق و ما تبوءوا الحق
 فکر و جمع بینا و است که گفته اند ملازمه هر وجه است که فکر بهر اشیا
 بشما میامند و در اصطلاح ملا همگی از مرتبه شفا بر تیر کمال برسد و بر
 حیرت کمال و احیاءش فکر و نظر است و در هر یک از قرآن مجید و احادیث
تقریبی و غریب و در تفکر بیشتر از آنست که بزرگان غرض از آن و دلالات
تفکر و ن و بر پا بداند که میباید سپردن انجا سیر کرد در انفس و افان

است چنانچه برزیده است سنیم الباشا فی الاغانی و جز انصرت حق
ثم ان الحق اولم یکتف برکت ان علی کل شیء شهود یعنی که بعد از است که کل
چشم بصیرت الباشا فما یصور من بین و عیناً انکه شاهده نماند الباشا
 نماند در مظاهر افان و انفس شاهده عیان انکه میبین شود ان برای افان
 نیست و افان و انفس شاهده عیان انکه میبین شود ان برای افان
 در افان و انفس مکرر و صفات و افعال و انوار و این سیر و سفر افان و انوار
 از حیز موت جماعت مظهریت کل اسماء و صفات نه عین افان پس معرفت افان
 باعث معرفت خدایا و ملک و موبی عرفت و بت بشود چنانچه خبر برده مرده معرفت
 مقدمه و خبر بر رسالت است که کمال اتمام در شناختن خود نماید و او با آن
 که بد که خداست غیر باید بر فانون فرقیست انکه دل چیست و مرتبه و رفعت
 او چیست کمال او در چیست یا انکه لا ضرورت و ان انست که منفذ حواسند
 گوش افان است منور و در جانب چپ و چپ از سنیه که حله حیرات را
 و او را چنانچه و حافی که عمل بظهور ان است و ان مخصوص افان است و
 صلاح و شاد و صلا و صلاح او در صفا او است و فساد در کد و فساد و صفا

و با دستان بکند و با معرفت او عهدا پیشتر بشود هرگاه بکران این عهدا با هم
در نزد هر یک از اکابر ملاحظه نماید دست بدانان از آن بزرگوارند که او سر
اوست و هر چند برسد کاملتر است خلاصی از آن فرقه پیشتر است تا برسد
مولا نایب علیه السلام برسد معنی آن اینست که گویند مرشد و فقیه باشد چه احتیاج
است پیشتر مرشد را و در نظر گرفتن جواب این نیست که این مرشد ظاهر عکس
کمال است و نو و جوی منفعت نکند نه دهد تا بخواسته مرشد ظاهر روح و کمال
فوی شود آن وقت میتوان که از مرشد کل بقدر استعدادش منتفع بود **فصل**
در ذکر خفته مضبوطه شیخ علی بن ابراهیم بن ابی حمزه از ایشان روایت
کرده است در کتاب خود که معنی است عجل ان جناب جبرئیل علیه السلام را از آنکه او
چون که برگردانید خدا را بخواست از اهل شدم هیت داد بهم در وسط او
از بافتن سرخ بر کشود و او را از آن برای من جبرئیل بر اهل شدم قدری از آن
معنی دیدم و در آن خواند از در سقید بر اهل آن خواند شدم دیدم در وسط
مستحق را پس گفت ای جبرئیل چه جز است این مستحق و چه جز است در او پس
جبرئیل ای حبیب خدا و دوست که عطا می کند خدا او را مگر از آنرا کسی که

دوست میدارد او را پس گفت بکشایان برای او و در او پس گفت من میدارم مایه
تا از نشود مقدورم نیست سوال کن هر دو کار خود را تا آن که بتقصی
فرماند بر آن جانب حدس اهل سوال کردم پس ناگاه صدای آمد از جانب
جبرئیل که بکشایان برای حبیب من در او را پس دیدم در او فقر و فقری
پس شتابان کردم و درین مقدمه که ای سید و مولا ای چه جز است این فقر
پس بنا کرده شدم که ای محمد احتیاج دارم این دو تا را از برای تو حاجت
از و من که خلق کرده ام این دو تا را مگر از برای کسی که دوست میدارم او را
و من آن نکردم شی را که عزیز تر باشد از این دو تا پس فرمود بر سبک
کرده است خدا فقر و رفعت را از برای من و آن این دو تا عزیز تر چیزی میباشد
پس پوشیدم این خفته را با دستان خدا و چون که در جمع کردم آن عوالم پوشانید
او را عجل علیه السلام با دستان خدا پوشانید او را جناب عجل بر سر خود
عجل علیه السلام پس او را وحین میزد که پوشانیدند معنی از ایشان
تا آنکه رسید جناب محمد صلوات الله علیه و الحال من را و است با دستان
و در اعتراف و شکر و عطا به او و دلداد او خاتم حضرت سلمان و عیسی

این چیز مشهور است که احوال او بر ما بر و محفوظ بود تا آنکه در عرض و جفا او شد
 و زود نباشد تا آنکه آن شرافت محض را ندانند و در هر محبت که عاشق ایشان
 شمع باشد **سوم** آنکه علی او مضر بر شجره نباشد همان مشایخ شیخ که شیخ
 سرور کوئی او را میگوید و او را میگوید که بعد که خدمت جناب نام نام
 شایان و بسیار از او بر او بود و خود را از آن محبت میهای با خدای او
 داد و در حدیث او با ما و ما را به ترقی موده و با شایان آن حضرت
 تربیت ملاقات کرده چون مقام بود لهذا ذکر شجره خود را فکرت
 این حق محمد عزیز الملقب عید و بعد از آن محبت ما حضرت حسن شاه
 و حضرت مرید جناب نور علی شاه اصغر شاه و حضرت مرید جناب اعظم شاه
 و حضرت مرید شاه طاهر شاه و کتی و حضرت مرید جناب میرزا نایب الدین و حضرت
 مرید مولانا سید محمود الدکنی و حضرت مرید جناب میرزا شمس الدین محمد بن
 الثالث و حضرت مرید میرزا شاه کمال الدین عطیة المصطفی الثالث و حضرت
 میرزا شمس الدین محمد الحنفی الثالث و حضرت جناب میرزا حبیب الدین و حضرت
 الحنفی الثالث و حضرت مرید میرزا شمس الدین محمد الحنفی و حضرت مرید

میرزا شمس الدین محمد الحنفی و حضرت مرید جناب میرزا شمس الدین محمد الحنفی
 و حضرت مرید میرزا شاه کمال الدین عطیة الله و حضرت مرید جناب میرزا
 حبیب الدین محمد الله و حضرت مرید میرزا شمس الدین محمد الحنفی
 و حضرت مرید میرزا شمس الدین شاه فخر الدین و حضرت مرید
 جناب الله باغی و حضرت مرید جناب شیخ ابی صالح مرید و حضرت مرید
 ابی الدین کمال کوئی و حضرت مرید شیخ ابی الفتح الشیخ و حضرت
 مرید شیخ ابی المصطفی و حضرت مرید شیخ ابی البرکات و حضرت مرید
 ابی المصطفی العبادی و حضرت مرید شیخ احمد الفیاض الطوسی و حضرت
 شیخ ابی بکر شایخ و حضرت مرید شیخ ابی القاسم الکردکایی و حضرت
 شیخ ابی علی الکاتب و حضرت مرید شیخ ابی علی الرضوی و حضرت
 شیخ حبیب الدین و حضرت مرید شیخ مرید و حضرت مرید شیخ
 الکردکایی و حضرت مرید جناب نام نام نامین علیه التحية و الشانست
 شیخ نور نام معروف الله

بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان مرامیه فناء و مرامیه توحید و مرامیه هوا **اگر** در وقت ذکر
 هر چه چشم پوشیده دارد و نظر بر دل کار و دغدغه تنالی را با خود خاموش
 و انداختن را مرامیه فناء گویند و اگر در این حال ملاحظه فناء و محو تب بود
 فناء گویند و مرامیه توحید نیز گویند با دان حضرت قطب عالم شیخ احمد عسکری
 مدتی است که از منزل مشغول مرامیه فانی بوده اند از عالم و از خود بی خود
 و بی شعور میگشتند و حضرت شیخ ناگاه است بر کارهای ایشان چند گاه در بین نماز
 بودند و یک آنکه برود چشم کشاده دارد و نظر مستقیم با اعضا میخورد و در هوا
 انداخته و در آن کوشد که ملک فرزند و این شغل صغیره افرازد و بدین ابداع
 از غلبه بر مرامیه تمام اندام میگردند و شش پیدا شود این را مرامیه هوا میگویند

در این مرامیه یعنی چشم در هوا انداخته اند و عالم حقیر را ندیده اند و میگردند
 آنکه تا در یک شب تا بلی چشم کشاده بر هوا در یکجا دارد و از عالم جدا میماند
 نمی رسد و در هر چه عظیم است که هواست چشم و مشدیم است تا مرامیه فانی
 من فناء است سر این سخن است هر عالم جدا و عالم مضاف کرده هر عالم در هوا
 نهد و کوفی و نفاذی که این چه هواست و بگوید چشم کشاده کند و در بین
 قال الخیر علیه السلام لا مقام بعد و لا حل بعد و لا مخرج بعد و لا ذکر بعد
 یعنی در این مرامیه شده اند هر نفسی که برود چشم را جدا میماند و در این مرامیه
 جز مرامیه که با هر روز و چشم عاید شود سیه چشم ظاهر گردد تا چشم خاموش
 شد و قال سید ابی جهم مرامیه فانی و در نظر چشم راست بر بزرگ یعنی انداختن
 بگوید با نظر بر وجه بر سینه یا بعد و در دست انداز و در دستان کوشد که نظر بجا
 و حلقه خود و حقیقت مرامیه فانی شود بسم الله الرحمن الرحيم **اقل** تمام مرامیه
 تمام مرامیه را بشی و در وقت سکن است تا زمانیکه دم و نده بیاید و این مرامیه
 میگرد و در آن کوشد که سر بیاورد و در این مقام این است لا اله الا الله محمد و رسول
 و در دانه این و در دانه و کوشد است علق بر دانه و در دانه و در دانه این است

از حدیث اول روح دوم هم عقل طاهر نفس هم نطق هم سمع هم بصر هم
سود هم پوشیدن هم زین و سینه هشت چیز از نادور و پدیده است و چهار چیز از
اول پدیده دوم گوشت هم حزن هم عجز هم اندام هم رجل و چیز از پدیده اول
هم دوم هم دست هم استخوان هم چند هم عقل هم نفس هم طاهر هم عقل هم نفس هم طاهر هم
و هویتکم اینها هم و الله یما تقارن بغير حدیث مذکور است کنت کما مضی
فأعیت أن أعرف فقلت الطارق لک اعرف اول نامان الله نور حدیث
من عرف نفسه فقد عرف ربه حدیث من عرف ربه فقد کمل لیسانه قوله تعالی
الله نور السموات والأرض والله یبصر کل شیء حدیث بکر لولایه کما خالف
الانسان حدیث بکر لولایه کما خالف الریویة حدیث بکر علق آدم علی
الرحمن قوله الله وادعنا لنسلک انما علی فی الارض خلایفه قوله
فانما یستبان علم و اذا دنت و دردت و سمع و نظرت و تعششت فتراب سرعده
ظاهر بالطن سبله برفیضه سمیع و بصر و علم و مرید و سکیم و حق و قوم و قاد و آ
من کان فی هذا اعمی فهو فی الآخرة اعمی و امکن سبیل حدیث و ان کنت آدم
سور تلبی معناه شاهد با برکت الف ناسو لام ملکوت اتم و بکر جبرئیل بکر

ظاهر است ذکر ناسو لا الکر لا الله ذکر ملکوت الا الله ذکر جبرئیل
ها ذکرها ها انا انا یعنی دروفا لفظ الله شایسته را می بیند و سرایه
در و نگذاشت اول خلایق در جمالی لفظ عظیم است که جمله سفید محض صفات
خلایق از جمالی بیرون شده اخایب و سبیل این صفت شایسته است ببال را
سپاس اول اب زلال باله اسب اول هم چون بریم کاه اضداد باله و درت السجنا
در و نروارند جردل و درون اول یک خنده است باله و تحت شهنشاه هم جنت
سلطان بر عرش حسن و شایسته را می بیند باله حضرت رسالت بنا است
اگر بکسی را این نصیب شود بخیر و خدا لذت عظیم است و درج است بکی در و جا
و در روح سبیل شکر نامراد بکره اگر خواهد و درت دو حیلان را حاصل کند
اول باید که ملائکه بدمش حسد و طمع کند و جود میانه بر قطع کند اگر نشاید
باید که جود خود را منع لباس پاک دارد و شجا را بکلیا عت از خود جدا نکند
ان تقصیر خویش را که کینه آن هست دل و بجا سئل اعظم را ملا حقه شاید که در و در
مقرری بر جبین مرشد اخذ الله را بپند تا که نظر بر وی قرار گیرد و حق که نظر را
کرد پس ان و طریح باشد و الله را ندیده الله را بر جبین مذکور شود تر کند تا که

ناب و قی فی الجبر المراج علی سون ناسوت ملکوت جبروت لاهوت و مقادیر
سلطانا بقدر و نگاه ناسوت ملکوت جبروت لاهوت مقام جبروت سلطانا
دروگاه سورت بر صورت کند اگر صورت بر صورت کند بر جبروت اگر صورت بر جبروت
راست با بر سر است و اگر صورت بر جانب چپ اند و سراسر شیطانی است
نور و استغفار کند و قبل حضور بر شاه هده کند بر روی بر روی و نظر آید
کم کند بر سر و سر شد سوره بر ماضی ابد معصوم و سبحان حاصل کرده قال آ
من دان نقد پای الحق واحد بلایم فرماست نام نام دران بلایم فرماست
نزد خدا کوید جبروت خدا کرامه عده معصوم خدا کوید بر روی و نظم حضرت شاه
بر وجود اقتدار است اول شاه و وجه است دوم شاه و دگر است
دو سوره پنج حجاب ستان دهن است من قطره وجود روح است و ن کشف جبروت
محمد را ششین فنا با بر آدم است من بقا وجود با د قال است حق را دور و نهاد
دایم بود و نای کبود بیا آنکه دو وجود اناس بیان همین است اول
ذهن مولی اندام دوم زین برست زین کوشت زین و زین و زین است
زین حق است ششم زین اخوان زین و زین است در وجود او و هفت

شاه است هفتم انسان دل صوفی هفتم انسان سینه د انسان قلاب صوفی
بار دوم انسان با راه انسان است در اول انسان بر نام انسان سیزدهم انسان با راه
حجاب و انسان با راه انسان است بار دوم در وجود او و هفت در پاست اول
در بار دوم در پاست انسان در پای عقل حجاب در پاست انسان در پاست انسان
هفتم در پاست انسان در پاست انسان در وجود او و دوازده در پاست اول حجاب
دوم نور کردن است انسان در پاست انسان حجاب سران با دو انسان است
سیزدهم سینه و دهن است انسان میزان ناست هفتم انسان سینه و دهن است
نهم انسان است و هم انسان سینه و دهن است در اول انسان سینه و دهن است
در وجود او و انسان و انسان است اول انسان سینه و دهن است
مولی آب و کاشی در پاست انسان با نگاه دل صوفی هفتم سینه و دهن است در کال دوم
عناصر هفده اشر و نل رخ موج شاموکل اشر و نل کاشی و نل صوفی
نل و نل و دهن و نل و نل با نگاه انسان است کدر کاه روح و دگر است شش
گاه روح با راه انسان است بعد یاد مقام دل صوفی است هفتم نل و نل است
مولی سراسر هفده خاله و دهن است مولی جبروت کاشی و نل و دهن است با نگاه

شکل از اهرام بلبلر دو مقام ناخت و فقر است برت منتهی کند ناستد جواع و شوا
بلانکه روح حجاب است ناطق صلابت جیبی نایمی **بلانکه** دل حجاب است و دل بند
و اکبر و دل سوخته و دل مدور **بلانکه** سخن حجاب است سخن آمان سخن لقا
لکه غیر منتهی می شود و نظر کند شیخ دل عبوی بر بین نظر کند چون الف نظر
دل سوزش نظر اندک کند همچون زرد دل مدور میسر **بلانکه** اربع عناصر چهار طبق
حرارت میسر از کرم بر و دست باد میسر بر و دست آب بر و دست خاک میسر
انتهی ذات و قد صفا همادست مکانات کثرت نام میسر آدم احمد عاشق میسر آدم
میسر عدوی معشوق **بلانکه** هفت مکان است ناستد مکرر جبروت لاهوت ها هوش
با هوش ناستد با کثرتش در اهرت فاشن در اهرت معشوق در لاهوت عارف
حیرت و اصف و ملوک و ذاعت و ناستد صفت جلالت و جلالیت و در صفت
یکی در تقواید و تمییز میسر شاه ناستد کاه و در سکری اید کاه میسر فیه که در سکر
رود و در ان فاشن خود میسر و در ناستد فیه که در میسر و در اهرت ها هوش
اشا ظاهر اید ملود میسر و بطریق بنیاد سکر فاشن الله علیه و آله
معرک فشره فذکر لک ناستد **بلانکه** در شریعت طریقت حقیقت و حقیقت میسر فاشن

عشق میسر جبریل مهر چکا بلبلر میسر اهرت میسر ناستد **بلانکه** نام ناستد نام ناستد
اول مقدم عرش است و ان مقام سربل و دم کوی است ان و دم و دشمن است و در
کوی هم مقام است و این فاشن کاه است میدان ان مقام فایده میسر است و در
و در میسر کوی حجاب و در شش است اول جبریل دوم چکا بلبلر **بلانکه** میسر
بدین تفصیل مقام جبریل و هان است که فاشن داند و مقام چکا بلبلر میسر در کبریا
میسا دو مقام اهرت بلبلر است که صوری و مدد میسر و مقام عز ناستد که شش است
و جبر شش است میدان مقام محمود و سلطان فاضل همین است مقام محمود اول
بلانکه مقام حضرت شش است بنا است و مقام سلطان میسر مقام روح است ان مقام
لاهورت فاشن است حدان مغز ناستد و ناستد میدان سلطان میسر مقام جبریل است و مقام
محرور میسر جبریل است و شش مقام اهرت است و در لکه هفت که هفت کاه لاهوت است
دست است و دست جبریل مقام کاهاما میسر است و مقام هفت حضرت بالبلر و در
داشش و بالبلر بود و بالبلر ناستد است جلایا کاه مقام محمود است ان مقام فاشن
و مقام دون و صفت و جبر است فاشن صفا فاشن است میدان فاشن فاشن که فاشن
فخیر و در مقام دون روح است **بلانکه** ان ناستد در هفت طبع انسان است و در

تا بار هفت طهر نهین است پس ملائکه یا بد که داشته باشد و در پاش کند تا نام
 بار و فانی حاصل شود و مطهر برسد ملائکه در وجود اناس کلام که کلام میکنند
 کسی نمیبند و کلام کسی بشنود و کلام بری بگوید جواب بگوید و وجود او میسر
 کار میکند و همز سکا بلی میبندد و همز اسرا بلی بر میکند و همز نزل بلی بر میکند
 خالک است و سکا بلی ای و اسرا بلی بادی و نزل بلی انشی و بکد اصل جبرئیل روح
 پیرافتر وجود ادم است و پیر روح محمد است اما در وجود حیم بر ادم است
 بر طریح روح محمد است و دیگر مذم در وجود است دم سواد است مذم بناده
 بر رخ ذکر لا موت یعنی اسم ذاتی امزش متور کند اسم ذاتی بزبان دل در و در
 بعد غایبترین کان است بزم حله کش دخواست مقام خود کواست در
 چشم هر مصلحت مرده ماضی کند که ماضی شود و ان صورت محمد است بذات
 و شاهد صورت سر و مزاج صورت مرشد است بدانکه چهار برون است اول بر
 مترا دو برون گیری سوم برون محبوب چهارم برون محرم حاصل و برون است
 مغزی و کبری برون مغزی صفات است برون کبری و صفات است و در حدیث
 اذا مکرت بین مغز الروح مرکبات الروح حدیث که الروح شش و برون الروح

رو در هر یک دو ذیل و دو ذیل بناید که با کوان جبرئیل الله علیه و آله موجود است
 مثل کایه طیب که کجی طیب است اصلنا ثابت و نزل ملائکه لثام و حله
 در هر دو عالم هیچ چیزی کسی که مراد حدیث دیگر من عرفت نفس با العبد و
 نقد عرفت و نزل ملائکه من عرفت نفس خود من من عرفت نفس خود
 من عرفت نفس خود کایه طیب بدانکه هین مشرب است ابرار اختیار و شهادت اسرار
 بینه بنو کار است بینه ناز و روزه و با و سوزناشد اختیار و در این کار
 بینه ان جانب عبادت محکم باشد علی اسرار و جبرئیل اختیار و سکا بلی شهادت اسرار
 عزرا بلی بر محمد رسول الله علیه و آله و سلم بسم الله الرحمن الرحیم
 شکل مردم ایضا بصافی چون شاه صفا که در زمان فعل واقع غرناز اسرار حله
 حله حاصل کرده اند اطوار و طویر و ملائکه تا انکه غایت با الله و معین بدان
 برون مغزی نزل و با بسل و اسل در در غرناز غایت با الله و برون است ان الدین
 الاسلام و غرناز مغزی نزل برون است من عرفت نفس نقد عرفت و نزل غرناز و
 غرناز نام است ایضا که کایه طیب و حله الله اشارت غرناز و ملائکه و سکا بلی
 برون هیچ شاهدین و در غرناز اشارات و نشان و نشان دادن ملز نیست و نزل

[illegible]

جانم باشد و آنچه مستحق باید کرد از او را می توان کرد چون صدق جانم حاصل
باشد هر چند آن مستحق مستلزم علی ضایع باشد اما المؤمنون الذین انما یأثمون
و در سوره نحل هم بر ما جوایز آن هیز ایمان بیعت بنور من و بالعقبات مقادیر
باشد از این معنی نبوت مستحق ایمان را خداوند و عذاب این حقیر من و
و ان که عامل آن را در بعضی ایمان فرمود است اما المؤمنون الذین اذا ذکروا
تلاوه و اذا تلقوا علیهم الا نارا و هم ایمان آتایان که اولای المؤمنون حقار و
ایمان کامل است و مستلزم باشد ایمان چنین که شرح آمد بعد از این گفته ایمان نشاء
و ایمان باشد و آنچه در سوره کافران است لیس ایمان بقیه است و ایمان
برایان بر ایمان شفاء بقیه است ایمان بود و ایمان از ایمان باشد و ایمان
با نکر کامل مطلق بعضی از ایمان است با نکر نفس اولی که ایمان شد و حصول آن
ایمان بود با نکر سخی حاصل شود ایمان است حاصل شود و و ایمان حاله ایمان
الذین انما یأثمون الا نارا و الذین اذا ذکروا الا نارا و الذین اذا ذکروا الا نارا
مقارن شود و ایمان مع کمال ایمان است و ایمان است و ایمان است و ایمان است
مقارن شود و ایمان مع کمال ایمان است و ایمان است و ایمان است و ایمان است

بوجه دیگر چون کنند اگر چه از این بنا که در آن رسیده هم گفته اند بلا اجماع بر ما
 و لا شیء بر ما تا سکون فصل در بیان آنکه قال الله ثم راقنا من خان مقام
 و فی الفتر عن الحرم فانه الحیة المملوئیة ریاست را که در آن مستور باشد
 او از آن خبر بانه قصد کنند آن حرکات بر مصلوب و علی که در آنست و او را احاطه
 ملاحظه پیش و در آنجا او را بر آن دارد از مصلوب پیش و در این موضع مردان پادشاه
 هم منع می شود پیش از آنجا و مصلوبت قوه ملوئی و غنی و آنچه بآن موقوف
 رهنه تا طهر از شایع قوی پیش از آنجا که در اهل خانه و اعمال باشند هر یک بر وجه
 و افتاء جاه و مزاج آن از حیل و مکر و خدایت و غلبه و تعصب و حسد و حسد
 و انما در شر و غیر آن از آن خلوت شود و ملکه که در آنست و غیر آن
 لایعقل علی مروجی که بر ساخته او باشد یکای که او را ممکن باشد و مقصود که
 قوت شوی کند بهیچ وجه و از آنکه شایع قوت عقلی کند سبب خوانند و او را
 در اهل خانه ملکه کند شایع و در منزل این حله را قوت بانه خوانده است بجهت
 با آنرا که این در اهل و در شایع باشد اما اگر شایع غایت نباشد تا در حق که
 بچرخ کند و قوی بل و در چرخ بل میگرداند از بل و در شایع شود و حرفین را با

کنند از آنکه او را هر خوانند و مقصود که شایع عقل باشد و طلب چیز اندک باشد
 مقصود شایع و غیر آن را ریاست سبب است یک دفعه مزاج از و مصلوب و آن
 ظاهر و باطن است و هم مصلوب که در آنست مقصود شایع عقل علی که ریاست باشد
 لایعقل که در آنست مقصود شایع ریاست بر آنکه سبب او باشد قبول مقصود
 با یکای که او را ممکن باشد برسد فصل در بیان آنکه قال الله ثم راقنا من خان مقام
 نافع انکم او مقصود محاسب که با که حساب کردن باشد و در آنست که
 سبب داشته و در این موضع مراد از محاسبین است که طاعت و عبادت با خود
 تا که هم بیشتر است اگر طاعت بیشتر است با و چند با خود محاسب طاعت و در عبادت
 حق هم در حق آن کرده است چه شایع دارد و آنکه وجود او و چندین معنی
 در آنست و اعتناء او که طاعتش چندین کسب و شرح آن ملکه که هم اینها را
 شایع با آنکه از آن خبر است از دینی مقصود هم نکرده اند و چندین فایده
 و نفعهای بیانی و چشما که در او موجود است پیدا کرده و چندین دکانی منع و نفس
 که در علوم و معقول است بدان خود و مدبر و محسوسات و مدبر و معنی و اعتناء با او
 ایجاد کرده و در آنرا که از ابتدا مقصود بر کرده است و استیلا بر او را و آن علوی

و مشکل جنم در سبب مشکل ششم در شکل مسئله اول در علمت قال الله عز وجل و قد آتانا
 الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرهم الحق البعید الذین آتانا الله فی العلم و العلم
 مطر شده است که هر ذات که مستعد قبول حقین الهی باشد با وجود استعداد
 و عدم موانع آن حصول آن حقین محروم نتواند بود و طلب حقین از کسی ممکن
 کرداد و حق معلوم بود اول آنکه وجود آن حقین مستلزم بر شک نباشد و آنکه
 دوم آنکه دانند که وجود او بقدر و صفات یکی باشد مقتضی کمال آن ذات
 و این هر دو علم صفات استعداد قبول آن حقین باشد در هر حال و چون این مقتضی
 نظر بر داده شد که هم طایفه ای از اعیان حصول استعداد از آن موانع و اوجی باشد
 و معلوم شود که موانع مجازی باشد که صفات با اشکالات مستقر در احوال و اشیاء
 و کل بر روی استعداد صغیری باز دارد و شواهد از ظاهر و باطن باشد یا دیگر
 با اشکالات مجازی اما هر ظاهر شامل نباشد بود در صورتها که پیشتره را مشاهده
 غیب باشد شنیدن صدقهای و شناسایی چنین در بر و اشیاء و اشیاء و اشیاء
 باشد شامل باشد چنانکه صورتها و اشیاء را در کمال و اشیاء را در کمال باشد یا در کمال
 و سببها باشد چنانکه با اختیار چنین با اشکالات و با عدم استعداد باشد یا در کمال

از غایت گذشت با شکر در اشکالات که ملاک حصول آن امور باشد مانند قال
 و جاء و اما برای چیزی است علی سبب جزئی با حق با غیب یا شیون با جلال
 حقیقی یا حق با اشکالات و لذتی با امید و هر عدد با عدد از حق با شکر
 اشکالات مجازی شامل شکر در امری غیر هم با عمل غیب نافع باشد و بر جلال
 با شکر از آن ان مطلوب مجرب شود و مطلوب مایه است از آن است
 سزا به صاحب طوالت باید که موضوع اختیار کند که آنها از خصوصیات ظاهر
 و شامل نباشد و برای چیزی از امر نافع که فایده نادر را محبت با اختیار آن
 باشد و دفع از آنچه ملاک آن می باشد و دفع از آنچه غیر ملاک باشد غیر ملاک
 و از اشکالات مجازی و کلی از من کند و آن مکره ای که بود فایده از راجع با شکر
 مفاصل و مفاد باشد اما مصالح معاش و رفاه باشد و اما مصالح مفاد امور
 که فایده است از اشکالات با شکر صفات با شکر و صفات از آن موانع طایفه
 و حال کرد با طاعت با شکر با شکر باشد که همگی و جمیع مفاصل است
 بر مصلحت موانع غیر و رغب و ازاد است مقتضی که از اشکالات و اشیاء و اشیاء
 کرده بشود و این است مسئله دوم در شکر قال الله عز وجل و قد آتانا

در انا و در دانه که خیار بن عبد الله الیضاوی که یکی از خطای کبار بود و در این
صفت پیری و عجز شبیه شده بود و محمد بن علی بن الحسین المعروف بابا قریم عباد
اورفت و او را از خال و سوال کرد و گفت در خالیه ام که پیری از حیوان و پند
از تن در میسر است از دندان و دست و سبب ارم محمد گفت من با وی چنانم که
مرا پس داده پیری دوست فرادام و اگر حیوان دارد حیوان و اگر پاره دارد پاره
و اگر تن دوست دارد تن در سن و اگر مرده دهد مرده و اگر زنده دارد زنده
چون این سخن بشنید مدعی محمد را بپرسد و او گفت مدعی رسول الله که مرا گفت
یکی از فرزندان مرا بر پیغمبر نام من که بهر عالم بفرستد و این را
با فرعون و اولاد و این را از حرمین فرستد و از معرفت این مراتب معلوم شود که جایز
مرتب اهل صبر بوده است و محمد از مرتب اهل رشتنا و معبدان این شرح و مناداده
مسئله ششم در شکر قال الله تعالی وَجَزَى الشَّاكِرِينَ شکر در لغت شناس بر ستم بانا
او غنی او و چون معظم نعمت با بل جلیه نعمتها از حق شکر است پس هر چه چیزی شکر
شکر باشد و چنان شکر میریزد نام شود **اول** سوره غنی شکر که افان و اعین
در ستم شادمانه و مژگانان نعمتها باو ستم محمد بن در تحصیل و مناسبت معذرت

انسان و استطاعت و او محبت او باشد در باطن و شناس او و معلوم او بر وجهی که
لا بد باشد در قول و حید من در دو چنان با عجز و بیاض ستم بدان صدام با عجز
از شکاف با عدوت با طاعت با اعتراف عجز قال الله تعالی لَنْ نَكْفُرَ عَنْكُمْ لایزال
و قال الامیر الایمان صفات صفت میر و صفت شکر شاکر هیچ شاکر از یاد قضا
امری ملازم با عجز ملازم خالی نباشد پس بر ملازم شکر باید کرد و بر عجز ملازم شکر
و هم چنانکه باز او میریزد است باز او شکر کفر است و کفر نوعی از کفر است
لعمری الله عزالی شد بد و ان ایضا معلوم بشود که در عجز شکر از درجه میر عالی است
و چون شکر نتوان گذارد الی بعد و زیادت و اعضا و دیگر هر سه غنی او شکر
بر استقامت هر یکی از آن غنی دیگر و مؤمن با حق در استقامت هر یک غنی دیگر پس
که بر هر غنی شکر گذارد بر این معنیها هم شکر دیگر باید گذارد و سخن در گذارد
از شکر چنان که در اول و اما عجز باشد اعتراف عجز از شکر اعتراف شکر است
چنانکه اعتراف عجز از شکر بن شناس و باقی سبب کفر است لا اله الا الله
است کائنات علی غایت و خوف فاعقول الصائرات و قد و یا اهل نعم شکر
شود چنانکه شکر بر تمام شکافات و حیوانات ستم و انکس که در بندگی کمال میریزد

که جزو تابع محلی در بیند مکتوب در مقابل کسی قرار نگیرد و او باشد پس ظاهر شد
تا اینجا باشد که جزو را و آنچه دانند و مستقیم را و آنچه در باب چهارم در ذکر احوالی که معانی
سلوک باشد شرط نا انشاء که وصول بقصد رسیدن و اشتغال است بر شش فصل
فصل اول در ارادت مصلک و در صورت فصل پنجم در محبت مصلک که معرفت
مصلک پنجم در بعضی مصلک ششم در سکونت مصلک و در ارادت مصلک و در محبت مصلک
مع الذین یطعون ربهم بالغیاة و العیة پریدون و تحمید یا رسول الله
است و آن مشروط بر شرط باشد **اول** شعور برادر **دوم** شعور یکای که در راه
خاص باشد و صفت مراد پس مردان قبل از او باشد که برید را و قبل از آن
باشد چون ارادت با اهل بیت مطهر شود هر دو موجب حصول مراد شوند و اگر آن
قبل از او بود که حاصل و موجود باشد اما حاضر نباشد هر دو مصطفی خالی
و برید که او را شوق خوانند و شوق پیش از او باشد و اگر در جهل و بدو
چون آن و شوقی حاصل شود از محبت خوانند و محبت را از جهل بود و در بعضی
بود تا موافق و انما سلوک نباشد و بر بعضی و عبادی معتقده سلوک نباشد
در طلب کمال توغی از ارادت بود و چون ارادت منقطع شود در بعضی با علم با

با شاع حصول سلوک نیز منقطع شود و این ارادت تا معارف سلوک باشد با علم
مفسدان خاص بر و اما اهل کمال ارادت عین مراد در اخلاص آمده است که در
در حق مکتب که از طریق جزا شده هر کسی که ارادت حق بود مراد او با و بارز و
ارادت در حقیقتان و شناختی هیچ تا چه و اشتغال و این گفته است بعضی مردم را
که در دنیا کنند توابع را عزت بدهند و بعضی فاعلین عمل ایشان عین قیام ایشان
باشد و این سخن شوکت آن است که بعضی را ارادت عین مراد باشد و کسی را که در
بدرجه و صفا رسد و ارادت منقطع شود یکی از این که طالب این مرتبه نبوده
گفته است که او شوقی تا برید از راهان لا ارب فی مصلک و دم در شوقا لا الله قال
و لعل الذین اذین العلم انه الحق من ربک فمؤسرا به فینفک له فلو هم سوزنا
لذت محبتی باشد که از دم عز طواعت باشد آنچه را الم سفارشت و در حال
عبادت باشند و ارادت شوق موهبی باشد که پیش از رسالت چون شعور
مطوب حاصل شود و قدرت سرایان نظم نباشد و صبر بر مفارقت مفسدان
شوق حاصل شود و سلاخند آنکه در سلوک توغی بیشتر کند شوق پیش از
کثر تا آنکه ملک برب رسد و بدان آن لذت قبل کمال حاصل شود از شایسته ام

شوق شفی که در دوار باب طریقت را باشد که مشاهده محبوب را شوق خوانند
با عشق و با شد که طالب با حق مرتبه هفت و نرسیده باشد فصل سیم در محبت
قال الله عز وجل ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا انه يحبهم
الله والذين آمنوا أشد حبا لله محبت ابناء محبت باشد حب که کامل باشد محبت
کافی مطلق با محقق که در شعور به باشد و بوجه دیگر محبت حال فقر باشد
لذت ادرایم است محبت کامل بر محبت آن لذت با محبت لذت فلا
و محبت با اهل شدت و محبت است و اول را شایا و ادا است چه محبت و ادا
نباشد و بعد از آن این معاد است و شوق باشد و در محبت تمام که ادا است و شوق
شود محبت غالب شود و ما دام که آن مقام به طالب مطلوب محبت باشد
با شایا و شوق و چون عشق و با شایا شود محبت شفی شود و با شایا شود
اتحاد باشد و حکما گفته اند محبت با دغری باشد با کینه و محبت فطری
که با ذات موجود است و با شد هر دو قلب محبت موقته حرکت است و در
که طالب کان طبع کند محبت مکان طبعی و داور که ذات و هم چنین محبت دیگر
طبعی آن وضع و مقلد و مقلد و اعتقاد و در کلمات چنانکه در معانی طبعی را

امر را و در مقام نبادت را آنچه در کلمات باشد مسبب که در طریق عود
محبت مبدی و حفظ منع محبت باشد و در محبت ثابت نبادت را آنچه در کلمات
باشد الحقت و انس باشد که در محبت بتناوب و شغف بر فرزند و بر انبیا
محبت کی علی و در منع انسانی باشد و حبیب یکی از سرچین بود اول لذت
چنانکه باشد با غیر چنانکه و می باشد با حقیق و هم مستغنیان هم مجاز و باشد
محبت در نیت که شوق ان بالعرض باشد با حقیق که مستغنیان یا لذت باشد سوم
مشاغل بر هر دو با غلام بود چنانکه معناد و کسر که طبع هم خلق باشد و با
و شایان و با شایا که هر شیخ سر ندرت و شایان اهل حق باشد محبت طلب
کامل مطلق را و باشد که بسبب محبت مرکب باشد از این اسباب مذکور در کتب
با ثلاثی و محبت مبنی بر سرین نیز باشد چنانکه غار را با نیک لذت و مستغنی
از هر کامل مطلق با و هر سده بر او را محبت کامل مطلق حاصل شد بیا لغز از
محبت با و یحیی و الذین آمنوا أشد حبا لله افعال و شن کرده و اهل ذوق کمال
که رجا و خشنه و شوق و با شایا و توکل و شایا و شایا هم از لوازم محبت باشد
هر محبت با مقدر و محبت محبوب مقتضا و نون و با شوق و محبت مقتضا و نون

و با قضا اهل قضا ، انبساط و با قضا ، عینا باشد قضا ، من کل و با احتیاج
اثر کاران بصوب ملاد و شود قضا ، شکر و بر حلقه حقیقی حدی باشد با قضا
انکار که نام طلق محوئی باشد و محکوم سائل خود را و من حقیقی حدی باشد
دارد که غیر معشوق را بر بندد و هیچ خود را بر بندد و کل باشد الله نزد با قضا
مرتب بخاری باشد بر غایت سران رسد که هر امر از کند و موی با و کند و الله بر
کافیه در معرفت قال الله تعالى سبحانه لا اله الا هو الملك الوهاب
قال تعالى الله معرفت شناخت باشد و انما مراد از معرفت مرتبه بلند تر از ادراک
حداشته است چه جدا شده از ادراک است و مثل معرفت چنان است که
عین چنان شناخته که شنیده باشد و معرفت هستی هر چه با و رسد تا هر چه
او در آنچه محاذی او شود و با قضا ظاهر کرد و در حدی از او برگرداند و قضا
در او پدید نیاید و هر چه از او جدا شود بر مستلزم او باشد و آن موجود را از
خزانة و در معرفت باری تعالی که با این مشابهاست مقدار آن خوانند
نسبت که من بزرگان سجدین کرده باشند در این باب و معرفت بر حق و عین
بالا این جامع باشد کساف باشد که از اشیاء و با ایشان میرسد دانند که

که از این در این چیزی می آید پس حکم کنند بر وجود خود و از آنست و در معرفت
کسان که با این مشابهاست باشد اهل نظر باشد که بر هات فاعل دانند که قضا
که آثار قدرت بر وجود او دلیل سازند و بالای این مرتبه کسان باشد که از
افش حکم عبارت از اهل حواس گشته و با آن مشغول شوند و در معرفت کساف کساف
باشد و مشایخ تعقیب کنند و مصالح را من و با حجاب شناخته و بالای این مرتبه
باشد که از اشیاء متعارف بسیار پائین باشد مانند خبر و طبع و افلاک و غیر آن و این جامع
مشایخ گشته باشد که در معرفت ذات معرفت در پائین باشد و با آن متبرک باشد
انچه از اشیاء اهل افش باشد و بالای این مرتبه کسان باشد که اشیاء مشاهده کنند
مور اشیاء چنانچه اشیاء مشاهده شود و بر چه اکتفا کنند و این جامع و معرفت مشابهاست
باشد و اشیاء را عاقلان خوانند و معرفت حقیقی ایشان باشد و کسانیکه دنیا
و با ایشان بالای این مرتبه و این مشایخ ارقان باشند و اشیاء را اهل حق خوانند
بعد از این گفته شود و ایشان جامع باشد که معرفت ایشان از باب ملامت باشد
و ایشان اهل حق خوانند و این و اشیاء خاص ایشان باشد و نهایت معرفت
باشد که غایت منفی شود تا ندکسبک باقی سوخته و ناچیز شود مفضل ع

در بین ما لا اله الا الله و لا اله الا الله و در حدیث آمده است من اقل ما
او یلم البقیة من اولى حظه سلم یل بال با الفقی من صلوته و صوره یقین
عزضا عفا و در چارم مطایب ثابت باشد که در انش ممکن بود و ان محبت
بود از علم میگویم و از علم با نکه ملاقات علم اول محال باشد و یقین و امر ثابت
مثلا نگوید تزلزل علم البقیة و یقین البقیة و حق البقیة چنانکه گفته است او تزلزل
علم البقیة از قول الحجة ثم لم یفقا بین البقیة و بکری گفته است و مشبه الحجة
ان هذا هو الحق البقیة و در مثل انش که در باب یقین گفته اند مشاهد هر چه
ایده بتوسط انش عیاش علم البقیة است و مشاهد انش که یقین انش است
بر هر چه قابل امانت باشد و شایسته البقیة و ثابت انش و در آنچه در حدیث
او هر گفته انش مرتبه باشد من البقیة یحیی هر چند انش عذاب است اما بر حقانیت
با انشا و حقیت و امانت او شایسته از او و در هر چه با حق و در او که امانت
مرا عفا کند با نام این بر نهاده است و الله اعلم بحجایر الامور **مسئل ششم** در
قال الله تعالى ان من امن بالله و رسله الا بدرا الله فظن ان الله
دو نوع بود یکی از خصال اهل فطانت و ان مقدم بر سلوک بود که صاحبان سلوک

و کمال و غیر باشد و از اعتقاد خزانده و دیگر بعد از سلوک که از خصال اهل فطانت
باشد بر وقت و طو و سلوک و از انجمن خزانده و طالی که متاخر از سلوک باشد
حرکت و بر سلوک خزانده و حرکت از لوانم محبت باشد که قبل از سلوک
و سلوک از لوانم معرفت که معاون و طو باشد و یا بر سبب گفته اند و حرکت
الطایفة هلاک و لو سکر المحب هلاک از ان بین بیافه گفته اند و ان اینست که الطایفة
هلاک و لو سکر المحب هلاک اینست از ان سالک سالک که در اصل شود **باب یحیی**
در ذکر طایفه که اهل و صلو و سلوک و در ان شش عشر **مسئل است** **مسئل اول**
در ذکر **مسئل دوم** در ذکر **مسئل سیم** در ذکر **مسئل چهارم** در ذکر **مسئل پنجم**
در ذکر **مسئل ششم** در ذکر **مسئل هفتم** در ذکر **مسئل هشتم** در ذکر **مسئل نهم** در ذکر **مسئل دهم**
ان کتم و یومین طو کل کار با کیه که انش باشد و در ان موضع از ان سکر
نیزه است که در هر چه از او صادر شود با او و در پیش از ان چون او را یقین بود که
مثالی از او و انان و توانا تر است با او که از او عاجزانه که تقدیر است ان کار
و با آنچه او تقدیر میکند حقیر است و فاضله باشد و من یو کل علی الله هو حسیه ان الله
بالقادر و حسیه او با نیکو می کند و سازد با ان طامع شود که ناعی کند و

علیه ان الله يحب المتوكلين فصل دوم در صفات مال الله عز وجل لیکن دانست
علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم ورضا خوشنود است و آن فرقه محبت است
و متقی علم انکار چه بظاهر و چه بباطن و چه در دل و چه در قول و چه در عمل
و اهل ظاهر را مطلقا این باشد که خدا از ایشان را نیکی نداشت تا از خشم و عداوت
او این اهل محبت را مطلقا این باشد که خدا از ایشان را نیکی نداشت و ایشان را
که ایشان را هیچ مالی از احوال مختلف مانند ملک و زن و کاف و بغا و قتل و غیره
و سعاد و شقاوت و عذاب و غیره مختلف بلع نباشد و یکی و دیگری در هیچ جهت
نباشد که سود و ضرر از برای او متالی است و محبت او در جمیع ایشان را نیکی نداشت
پس برادرت و مراد او هیچ مد طلبید و هر چه پیش آید به ابد و نیکی نباشد از برای
برگشت این سیرت بهر بار که گفته اند که هفتاد سال عمر یافت که درین علم عقل شریف
کان الله لم یکن ولا یکن الله کان و آن بزرگ و پیوسته که او در صفات و حقایق
اثر باو نه گفت از مرتبه و متابعتی من بر رسیده است مع ذلک لا یزال من بود
پس از نند و خلافت او و این و آخرین را بر آن بل نیکو دانست و بهر جهت رسانند
مراد او و در هیچ کشند و در دل من نیاید که چرا احاطه من محبت است خلاص نظر

و دیگران و هر کس که احوال مختلف که باو کرده شد و در طبع او را نیکی شود و از
محبتش آن باشد که واقع شود و از این گفته اند هر کس که او را هر چه آید باید
پس هر چه او را آید چون محبت کند و صفای خدای تعالی از سبکات انکار و
که صفای بنده از صفای ماسل شده و حق الله محبت مدد صفا نصیب نیامد که گفته
اعراض بر سر خداوند است و واقع کاینکه در خاطر آید تا ممکن نباشد که در حق
او در آن مرتبه و صفای و محبت باشد و صاحب رتبه و صفای و در آنش نباشد چو در
یابست و نباشت او هر چه نباشد و در میان از عداوت او در آن نیست و در میان
خداوند اند و گفته اند ان الله یابست بکتاب الله و الله واحد و یحیی و یمیت و کمال
نباشد که بعد از انان ماسل شود و آن چنان بود که هرگاه صوفی را چنین شود و در
جزایر و صفای و نسبت و صفای او را وجود با نغز او نیست پس نظر از کمال
و هر ناکی را اندر یک یک بنده پس هر ناکی کرده نباشد و در هر جوان مرتبه و حد و
له و الا الهیه بان مرتبه رسید که وصله لا شریک له فی العوالم و در این مرتبه دانست
عجایب و نباشد و نظر بفرمانه عزیز سلطان شریف و بر نیات حال کویدان و محبت
لقد فی نظر الشیخ و الا من جنبا مسلما و ما آتانا من الشریکین فصل سوم

[illegible][illegible]

[illegible]

هر کس که بگوید این دعا را بخواند اگر چه باشد در زمان ظهور
صاحب الزمان و نداید که دعا اینست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي وَدَعَيْتَ إِيَّامِي وَأَنْتَ
رَزَقْتَنِي وَرَزَقْتَ إِيَّامِي فَأَنْصِرْ عَقْبِي وَأَنْصِرْ إِيَّامِي
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **سجود دعا امام حسین**
روایت که هر کس که این دعا را در محل و جب بخواند البته
در بهشت داخل شود دعا اینست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
الرَّحِيمِ يَا مَنْ أَنْشَأَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَمَّاهُمْ فِي نَفْسِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

وَعَلَيْهِمْ
الْحَمْدُ

یا الله یا ارحمه الراحمین ای آفریدت و هدایت کردی
و یار منی و یار دوستی علیه السلام و اوست خیر
موجوده و گفته وقت سوال منکر و تکبیر بر حضرت
یا ارحمه الراحمین است ای در عالمی که در آنست
روایت است از امیر کلا میر و سید متقیان عالم حضرت
امیر المؤمنین علی المرتضی که حضرت بهالت علی الله
علیه و الله وسلم فرمود که در این که مرا عجز بر بند چون
تیسره المنتهی رسیدم جبرئیل امرا ابن دعا بیاورحت
و گفت هدیه ایست از خداوند عز و جل و او استان قدا که هیچ
تغیری نیاروده ام یا محمد ابن دعا بیاورد که او رده او هر که
ابن دعا را بخواند اگر حیدر انگاه کرده باشد که حسن است
آسمان و زمین و عرش و کعبه و لوح و قلم و هر چه در میان هفت
آسمان و زمین باشد خدا ای نعم همه را بخشد و گناهان او را
تقصیر کند و کوبید شرح مردم و بیایم از بدیم ان بنده را که این
دعا خوانده باشد و بار گرفت او نیست باشد و خدا ایتم او را
او را عافیت کرد باشد و از او عافیت پس جبرئیل ام گفت ه
فدا می و جبرئیل میفرماید که این دعا را بر ملاق و شریف نیست ام پیش از

انکه از شما از اینها من غیر پیاو شد هر اسال و منکه خداوند
خواستند این دعا را هیچ کس نگوید و بگوید یا محمد اکبر
هر روز و نام داده اند دعا را بخوانند خدای تعالی او را از عذاب آتش عقاب
داد کند یا محمد اگر کسی را فراموش باشد و زبانش نکند و این دعا را
عشقه بخواند بر جامه آگینده نویسد و بشوید و بپوشد روزی یا
هفت روز و بخورد خدای تعالی قتل را از او برگیرد و هر چه بخواهد
یابد کرد یا محمد اگر کسی میوای شود این دعا را غسل و عطران
بر جامه آگینده نویسد و بشوید و بخورد خدای تعالی او را شفا
دهد یا محمد اگر زخم بر سر برساند این دعا را بر جامه نویسد
و بشوید و بدان زخم دهد تا بخورد و در حال سلامت خلاصی یابد
یا محمد اگر کسی ببرد و نامد دعا را غسل و عطران و کافور و
کفن آغشته باشند خدای تعالی او را که که صد هزار نفوس و درشتی
بگوید آفند و بمانند و هوس نکند و نکند بپاشد و هفت آفرین
بگوید و فرزند و هر منته بلوغ فرزند او را کند و او را گویند
متر و اندوه بخور و از این دعا که از فرزند خراشید بود تا قیامت
و کدران بپزد و احسان سازند که هفت روزی از هفت روز کرد و او را
داده و بخور باشد چنانکه بر مسلمان حسن باشد و فرمود که خداوند ستم را

که سید ولد آدم را کوی که این عمارت پیشتر از تو می باشد هزار
سال از بدیم از جای توستان و هر که این عمارت پیشتر است
در اول ماه رمضان المبارک و میان ماه و آخر ماه رمضان المبارک
بخانه پیش خدا بیک لایله العذر را بیاورد و از او دارد و هفتاد هزار
فرشته بیافریند در آسمان و هفتاد هزار در مکه و هفتاد هزار
در مدینه و مریه رب رسول و هفتاد هزار در بیت المقدس و هفتاد
هزار در شرق و هفتاد هزار در مغرب و هفتاد هزار در بیت المقدس
هر سوره بجهت و من و در هر روز بجهت بان مختلف باشد و هفتاد
تسبیح و تحلیل بگوید و عز و عز و ان الله ان بنده را باشد که خوا
شده آید عبادت یا محمد هر که این عمارت بخواند و برسان او خدا
تعالی مجاب می باشد و هر حاجت که از خدا آید بخواند و باشد و یا محمد
خدا تعالی می فرماید که هر که خوانده آید عبادت چون من از تو بر
دارد و از فرشته و انبیا و من و اولاد من هر روز شصت و یک مرتبه
هر از غلام و هر یکی بخواند و در دست گرفته و شکم شان از تو
و پیش ایشان از زمره سبزه و اسنان از او قوت سرخ و سولیا
و نبات چون کیوی خزان باشد و در پیش هر شری می باشد و سبزه از
بن باشد و بر هر سبزه جمال رسد و باشد و در هر سبزه جمال رسد

برای قدر حق تعالی یا علی هیچ چیز و دومی سفید کند و اگر
دو بار بسیار و دومی خوش بسیار و جزو مالیدن سیم بسیار
چهارم نفس نان پنج سیم لغم بسیار یا علی موم خوش موی
سند به جگر روز داران و غار کن ازان و فضل المکمل که اگر کند
یا علی با طهارت باشد که چون پیوسته با طهارت باشد ملائکه
اسنان برای قوامت نمایند یا علی صدقه پنهان که که خشم خدای
میشاند و چون اشکاردی حجابی باشد میان فقر و فقر و روز پنج
صدقه بامداد باید داد که بلاها باطله از آسمان زمین میاید
تا بلا بگذرد و شش سیم سجده در پناه خدای عزوجل باشد یا
نیکو کن اگر چه با سفاک باشد حضرت علی گفت یا رسول الله
سفاک کدام بود رسول گفت که آن بود که میراند هیچ چیز و دومی
نشتر اند و از کایید بال سفاک و از بد گفت خلق نیکو باشد یا
پر مهر کن از حمایت کردن در اول ماه و میان ماه و آخر ماه
که علت زلزله کند و بیم بر سر بفرماید یا علی حق تعالی
تجربه را روزی از روز است و نیز از روز یکشنبه از روز است اگر
کار کنی در این روز کن یا علی حرف صغیر گوید و بشنود که که نیک
باشد یا علی روز سه شنبه حجاب است که که نیک باشد که روز

که روز سه شنبه بود که حجاب است و هفت روز که قابیل
ها بیلان است یا علی روز چهارشنبه هیچ کار مکن مگر که روز و دومی
یا علی روز پنجشنبه صاحب خورشید را بگوید که روز پنجشنبه
که حضرت ابراهیم را پیش عمر و دومی و دومی و دومی تمام
شد یا علی روز دوشنبه نکاح کن که هر چه بخواهی روز دوشنبه
نکاح کرده اند یا علی شش چیز دیوانگی از اول ماه دوم
خود و در روز سیم حرف از بنی امیه و چهارم در زمان و در حرامه
خواب عسله زدن سیم سجده عینیت کردن یا علی در اول روز و
آخر روز و اول شب و آخر شب بناید شش سجده راست از سر پیش
نشستن و استادن بر پای بناید ساختن و از پشت طوی و بر
باد زمین نان بناید خوردن و بنایض ملان بناید کردن و بکار دانا
بناید بر بخت و چون نان خوری بناید اخت و در سترخ سخن
بناید گفتن و چون مولد بناید گفتی سخن بناید گفت و در خور بناید
انداخته و بگویند و استخوان استخوان بناید کردن و عورت خود را
برام افشاید و ماهتاب بناید داشتن و دست ناشسته و طعام
کردن و بر طعام گرم و کوزه آب بناید کرد و در عورت سر بر سر
بناید نگرید و در آن چیز که از حق جدا شود بناید نگرید و چون

کود است بد هان با طهارت و در تار یکی بناید بخوردن و اینجا که
بول گوید بناید کردن و اگر بگوید در آن بلا و علت بخورد با الله
یا علی در میان اذان و اقامت و عاکن که در آن وقت که حاجت
باشد یا علی شش مرتبه از آن باشد که از خود و دومی کند حضرت
علی گفت یا رسول الله آن چه کند باشد فرمود که هر که در کعبه و بیرون
تمام نکند آن شش مرتبه از آن باشد و از مال خود دومی که به با
و ناز و سر است بنالشد که نماند کعبه و بیرون و دومی باشد و اگر در
کردن سنت حق که رسول فقیر کند دومی در دین فقیر کند
و اگر در فریضه فقیر کند مستوجب عقیبت گردد یا علی شش مرتبه
سه چیز در وقت و اول بیدار کردن مال و در چهار داشتن
نفس سیم بناید بنیان و روز بسیار یا علی هم سبب فقر و غنا
به از عا بناید یا علی سنی نزد باشد در صحت خدا و در باشد
از عذاب خدای حق یا علی سخاوت نام در خیرت و در شرف و در شرف
ان دور بناید از گرفتار اند هر که در دست در آن شایخ زندمیر و دومی
نیت یا علی شش مرتبه و دومی در نیت بود که هفت حرام است و همه
بنیان و مرآتان و در میان و کشاید که ماه و دومی از هر که که باشد
یا علی در سلامت که خدای حق ملک و دومی را بسیار بکشد و مراد

برای که از بدی گفت فرا از هر بنیادی و مکنان یا علی از عا بناید
در آن خوانان هر که که دعا ایشان و نکند که ایشان خاشا
خدا باشد یا علی بنیادی در و مادر نکه داور و دست از اگر چه
کار باشد یا علی هر که نیت سفر حرام کند فقر را بسیار بناید
یا علی هر که است و صحبت از زنان نام خدای حق را فراموش کند و هر
فرزند که آید عشا کند باشد یا علی بنیادی در حق تمام حل حلاله صغیر
سایید که و شایر که شسته آذوقه ای و آذوقه و آذوقه یا علی هر که در
خبر دومی از سفید کرد و دومی عا او محتاج باشد و فقر حضرت
رفیع العالی و هر که هر که در فقر و دل وی سیاه کرد و در فقر و فقر
کند و دومی او محتاج باشد و در کینه کردن هر چه باشد یا علی
حق تمام چون بر بنده خشم کرد و او را مال و هدیه تا بدان مال و دومی
کند و از طاعت حقان ماند و کردی حق تمام غفور و رحیم و از تا
تا که و از هر خبر بداند تا بداند هر که که بنیادی در فقر و در فقر
یا علی حق تمام غفور و رحیم بر هر مصلحتان و مصلحتان که در هیچ
مقام حق تمام را فراموش نکند و در هر وقت و زمان حق برسد تا
از هر خبر و از آنست یا علی حق تمام بر بنده خشم است که که فضل
خبر او را و دست خنده و او را با است عا تا خبر من بناید و عا بنیادی

زود و دلگند من بشکانت که بپند یا ذالکمال و سیدی و ملائی این
منده که حضرت قاضی حاجت دارد از حضرت نداید که من چو هر سید
و عالم است و خیرات و معصوم اقا ضعیف منده خد و سید
یا علی هر که مسلمانی را نکند بهتر چند از زورش بود که خیر کند
یا علی غار و در این بر پند از اطفال و نیت صحت و صدمه و نیز
پند از اهلان یا علی تا شب نیز پند تا ستم از حرام بال نکند و گوشت
که از حرام گرفته باشد همانکند و حق حق در ایش از یا علی هر که
دینار است که باشد نام او را در هر یک سیدان بنویسند یا علی سید
ده او را در هر که حق حق من بشکانت از کاشته که صد و در کان میراث
و ایش از ابدان صد و شاد میگردانند و چون صد و نه دهند بکین
شوند بد اندیشه در دنیا را هر که در خور صد و نه دهند شاد
شوند و دعا کنند و گویند یا رب بسیار زایش از او من که از دل
ایش از احسان نکند او را شاد کرد و نداید صد و نه یا علی هر روز یا
صحت حق حق معین نماید تا قوی و بهشت برین چون برسد
در بهشت برین از این شسته شمره و گویند یا زکریا وید و در خور
که از هر چه داشت که بر خور ساق شمره زده اند یا علی بنیاد که بر خور
خشمه گرفتن که حق حق دشمن دارد و برادر روز قیامت و بر او خشمه

خشمه کرد یا علی قوی را بد بهشت برین نداید که باز گردانید
و بدو رخ برید که ایشانند که در دنیا حرام شغل بعد از این حق
مرده اند یا علی سلام کن بر مسلمانان که بر تو آیند که حق حق بنیاد
تا بپند صحنه در نام اعمال تو بنویسند یا علی چون بنده در سگ راه
سوت بود مناصدی یکدیگر را در اع و سلام کنند و گویند
بد و بد باشد تا روز قیامت یا علی صد و چون در از جلا آمد تا
از حضرت حق قبول افتد یا علی چرخ فراموش کنند از دعاها
که تو را عجب بنیاد که حق حق سیدان او را سفر دارد و دعا اینست
اَللّٰهُمَّ اَجْعَلْ حَبْرًا بِاَوْقُوفٍ وَلَا تَوَلَّ حَبْرًا بِاَوْقُوفٍ
لَوْ تَوَلَّعْتَنِيْ مَا لَا يَحْكُمُكَ يا عَلِيُّ هَرَاكَ اَنْزِلْ شَيْءٌ يُّرَى
ملحوظ است و فرشتگان او را ملحوظ خوانند یا علی تو را انکس
پسوند که با من پیوند و از انکس بر که از من بره یا علی در دنیا
شمار میباش که چون در دنیا شاد باشی حق حق تو را دوست
ندارد و هر انکس که چیزی بخشد نشاید که با نیت اند یا علی خوب
نگار و خوب سست خسته خلال کند و نگاه و اخراج که هر یک
انفرد دارد در اول و پیش او در دوم که در دستان افکند
بوی دهان ناخوش کند یا علی سوال کن که در سوال بخت و نگاه

فضل است هم در این و هم در دنیا یا علی خیر خیر باش که حق حق مردم
خیر خیر را دوست دارد و مردم بد خیر و بد طبع را دشمن دارد یا علی
عنایت نماید که در هیچ کس عیب و بدعت نباشد یا علی اگر کاری
که از برای خدا کار خالص باشد و اگر صدقه دهی چنان ده که
خدا او را بگویند که صدقه را از طاعت چنان نیت کرده اند که
انشاء هم در نیت که یا علی از مراحم برهیز که از دنیا و کفر
ایدا چنانکه ملک حق میسر نماید که حق بر جبار است و بر بلیغ
عسکه گاه یا علی هر روز چون دعای بر آید گوید یا ادبیا
من روز شایم من را بر تو آگاه باشم به حق طاعت کن و شب
که ایده هر که بد تا شب و روز چنان زندگانی کند و قیامت
که او خیر باشد یا علی چون حق حق بر بنده سبک خطا دهد
چهار فصل است او را دهد اول عدل است و در امامت است
مقامت چهارم ستم که از حرام نگاه داشتن یا علی با بر و کات
صحبت مدار حضرت علی گفت یا رسول الله هر که کان کز آفته
و نه و توان کنند که در ایشان مرده باشد با ایشان شمشیر
عظیم زبان دارد یا علی برهیز که از هر چنان که ایشان
دشمن خدا اند یا علی صلوات باشد بر آنکه را شایسته باشد که

که احوال باشد که بشود و دنیا بپوشد و داند اهل هلاک باشد یا علی
حذر کن از دو وسیله که اگر یکی عیند پیوستند و اگر یکی
بنیاد است که در میان خلوت یا علی چون بنویسند بطاعت خست
که حق حق با کار از دست میدارد یا علی چون دست و روی شود
اب بسیار بر که از بیاد بخت و مال بود یا علی چون از یک
شمشیر فایز شوی یکبار سوره انا انزلناه بحران تا حق حق
عبادت بخواب ساله بنویسد و چون از وضو ساختن فایز شوی
ده بار برین که محمد صلووات دست چپ کروی و علی
سجده باشد یا علی چون از آب دست فایز شوی روی
سوی انسان کن و بگری که سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ
وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ أَسْتَفِيْعُ بِكَ وَأَتُوبُ
إِلَيْكَ که حقیقتی جمله کنا همان او را بفضل و کریمه بنیاد
یا علی هر که وقت افتاب بر و شدان در کف او حق کند شش هزار
که او را عذاب کند اگر چه کناه بسیار دارد یا علی چون غار بامداد
که هر اشیای بشیر تا افتاب بر آید که چندان ثواب دهد تو را که
حج و عمره کرده باشد یا علی طاعت نگاه دارد پیوسته تا جماعت

بخانه بری هر دو پادشاه کلاب بشوی و انگلاب میان خانه
برین بر هر دو دست استیلاش بکیر و بکوی که الله قسم باریت
لنعم هدی الشا صید و باریت لسا فمنا صید بر این عروس
باید بگفته از سه چیز که دارد آن سرکه و سرکه و سرکه
نکته بدید این با علی عروس که نرید حصر که بدید و نرید علی
اول ماه ازین صحبت میکن که نرید این دیوانه بود یا علی حیران نما
نکون نامه باشد ازین صحبت میکن که اگر نرید این قتال باشد
یا علی شب شب چهار شب ازین صحبت میکن که اگر نرید این
خارجان باشد یا علی ازین غانصص صحبت میکن که اگر نرید
این احوال باشد و شیطان با مردم احوال شاد میشود و شیطانی
و سلطان صحبت میکن که اگر نرید این صحبت میکن یا علی حیران
صحبت فانی بشوی خرد و نرید حیران با یکدیگر یا علی میکند که
و شقی و حقیقت بود یا علی شهودت خانه زن صحبت میکن که اگر نرید
نرید نرید این با علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
این کمک باشد و در دعوت زن نگاه میکن که نرید نرید این
یا علی در روز بر حیرت میوه در صحبت میکن که نرید نرید این
و حقیقت مرا بیا از دست نرید او را یا علی حیران صحبت میکن که اگر نرید

که با طهارت باشد که نرید نرید این با علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
شعبان صحبت میکن که نرید نرید این با علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
صحبت میکن که نرید نرید این با علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
که نرید نرید این با علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
این المکبرین کانوا احراف الشیاطین یا علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
صحبت میکن که نرید نرید این با علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
صحبت میکن که نرید نرید این با علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
و را حقیقتی رسد بکوی که الله قسم باریت لسا فمنا صید بر این عروس
لا فمنا صید بر این عروس که نرید حصر که بدید و نرید علی
این و عاجزات الله احراف الشیاطین یا علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
و را حقیقتی رسد بکوی که الله قسم باریت لسا فمنا صید بر این عروس
بکوی که الله قسم باریت لسا فمنا صید بر این عروس که نرید حصر که بدید و نرید علی
نرید نرید این با علی حیران صحبت میکن که اگر نرید
این کمک باشد و در دعوت زن نگاه میکن که نرید نرید این
یا علی در روز بر حیرت میوه در صحبت میکن که نرید نرید این
و حقیقت مرا بیا از دست نرید او را یا علی حیران صحبت میکن که اگر نرید

و هر مسلمانی از این چهاره نیست از این سخن که این علم را نشود و لا
سیاه کرد و با شرف و ذوق سوزند نکرده لغو با الله من سوء الاعتقاد
خواص یکصد و چهارده سوره کلام الله
بسم الله الرحمن الرحیم
لحم الله رب العالمین و الصلوة والسلام علی من بعدنا
محمد و آله و صحبه اجمعین **اما بعد** بدانکه سوره که در این کتاب است
چهارده سوره است که در این کتاب است **سوره الف لام اول**
هر که چهل بار بخواند از دست ظالمان و ضحاکان در امان خدا
باشد **سوره الاحقاف** هر که سیزده بار بخواند از دست
خلاص شود **سوره النشا** هر که چهل بار بخواند از دست سوره
حمل از صحت و حیات یابد **سوره المائدة** هر که سیار
بخواند غنی گردد و از خلق **سوره الانعام** هر که چهل و یکبار
بخواند غنی گردد که باشد کفایت شود **سوره الاحقاف** هر که
سیار بخواند از غدا بخت یابد **سوره الانفال**
هر که در هر روز دین بخواند در دنیا و آخرت بر او
براهه هر که بخواند و در هر روز یکصد و در هر روز یکصد
میوه بسیار دارد **سوره یوسف** هر که بخواند هیچ دشمنی

بر وی غالب نشود **سوره هود** هر که هر بار یکبار بخواند و شکی
نخستین کند بر وی آسان شود **سوره یوسف** هر که سیزده بار بخواند
از غضب پادشاه امان باشد **سوره الزمر** هر که سه بار بخواند
باز نرید از کودک و در پیش و در پیش و در پیش و در پیش
هر که بیست و یکبار بخواند جمیع پیغمبران از جانب نیکند **سوره**
احقاف هر که ده بار بخواند از دست کفار و کفار شود **سوره**
الف هر که هر بار بخواند راه و مضای و رفته او قبول شود **سوره**
یوسف هر که هر بار بخواند در جمیع عمران بلا صراط آسان
گذرد **سوره الکهف** هر که روزی یکبار بخواند از دست کفار و کفار
سوره یوسف هر که چهل بار بخواند از دست کفار و کفار
یابد **سوره طه** هر که عادت کند در هر روز دین او و شکی
کند **سوره الانبیاء** هر که بخواند در شب جمیع حضرت رستا
پناه شود در هر باب به بدید **سوره یوسف** هر که چهار بار بخواند
خداوند او را از دست کفار و کفار بدید **سوره یوسف**
هر که بخواند از دست کفار و کفار با ایمان از دنیا بیرون رود
سوره یوسف هر که هر روز جمیع یکبار بخواند از دست کفار و کفار
شود **سوره الفاتح** هر که پنج بار بخواند چنان بود که تمام فراموش

کرده باشد **سوره السجده** هر که ده بار بخواند از مکر شیطان
 ایمن شود **سوره النحل** هر که یکبار بخواند و یاد بر خیزد صد
 از جمیع کز نکاح این باشد **سوره القصص** هر که صد بار بخواند
 از هر عیال و جانش این باشد **سوره التکوین** هر که در اول سال
 بخواند از کز بدت سال و از آن ایمن شود **سوره القدر** هر که
 در آن بخواند از آن یاد و از آن ایمن باشد **سوره القدر** هر که
 بخواند و از آن یاد و از آن ایمن باشد **سوره القدر** هر که
 همواره از آن یاد و از آن ایمن باشد **سوره القدر** هر که
 بخواند بهیچ آنکه مضحک نشود **سوره التین** هر که
 در وقت سختی آن یکبار بخواند خوشی هرگز در نیاید
سوره الفاتحه هر که ده بار بخواند از آن بگوید از سختی
سوره یس هر که هفتاد بار بخواند جمیع آله و اعیان را
سوره الشافات هر که ده بار بخواند بدینت و شرف الله
 شد **سوره ص** هر که هفتاد بار بخواند از آن عیبها بیغم کند
سوره التمر هر که بخواند تا رویی نبرد بدین **سوره المومنین**
 هر که بخواند از آن همواره او به در امان است **سوره ح** هر که
 یکبار بخواند و بعد از آن تمام صحبه کند و حاجتی که خواهد داشت

الهیه و او شود **سوره ج** هر که بیست و یکبار بخواند
 نغمه بر وی بار نکند **سوره الزخرف** هر که سه بار بخواند هر که
 ویشی که از او شود **سوره الزخرف** هر که هشتاد بار بخواند در هر وقت
 داخل شود از هر در که خواهد **سوره طه** هر که صد بار بخواند
 در روز و شب و غنی گردد **سوره محمد** هر که هر شب بخواند و رسول را
 را در جوار ببیند **سوره الفتح** هر که هر بار بخواند کارها آسان
 و بی کشاده شود **سوره الفتح** هر که هر بار بخواند بطواف خانه
 که به سفر از آن شود **سوره الفتح** هر که هفتاد و پنج بار بخواند
 نذر و خط بر وی میسر آید از آن یا آسان نماید **سوره الطور**
 هر که شصت بار بخواند هر که بدین چنان شود **سوره النجم** هر که
 بیست و یکبار بخواند بر هر راه برسد **سوره التمر** هر که در
 سر راه بجا بخواند از آن بگوید تا کمال آن شود **سوره النجم**
 هر که هفتاد و پنج بار بخواند طاعت او مثل طاعت مروه و نهار
 و حج و زکوة و صدقه مقبول شود **سوره الواقعة** هر که چهل و یکبار
 بخواند هرگز بیکار نگردد **سوره النجم** هر که صد بار
 بخواند از آن سال از آن که کرد **سوره النجم** هر که بخواند و بر حق
 دمد و بر حق دشمن اندازد از دشمن منفع شود از وی **سوره**

خمس هر که پنج بار بخواند دل او روشن شود چنانکه
 هر که بشنود یاد گیرد **سوره النجم** هر که ده بار بخواند از مکر
 ایمن شود **سوره السجده** هر که بیست و یکبار بخواند بهیچ عذر گرفتار
 نشود **سوره ج** هر که روز جمعه هفتاد بار بگوید سر او هاب
سوره منافق هر که چهل بار بخواند از وسوسه شیطان ایمن
سوره النجم هر که چهل بار بخواند در وقت بیرون رفتن
 بیغور و بر خیزد و در آن سفر از خطر ایمن شود **سوره الطلاق**
 هر که سه بار بخواند و شرفی دفع شود **سوره النجم**
 هر که بیست و یکبار بخواند و شرفی ایمن کند **سوره**
النجم هر که ده بار بخواند از بدین که **سوره النجم** هر که بیست
 بار بخواند از شر ظالمات ایمن شود **سوره النجم** هر که صد بار
 بخواند هرگز بد چشم گرفتار نشود **سوره النجم** هر که در واز
 بار بخواند از عذاب کوه ایمن شود **سوره النجم** هر که هر بار
 بخواند و شرفی او هلاک شود **سوره النجم** هر که هفتاد و پنج
 بار بخواند بدینت و یو بری بماند **سوره النجم** هر که سه
 بار بخواند و بر خیزد و سد اگر در آب افتد غرق نشود و اگر
 در آتش افتد نسوزد **سوره النجم** هر که بخواند بهیچ مرض گرفتار

گرفتار نشود **سوره النجم** هر که سه بار بخواند و در شب چنانکه
 حساب و قیامت بر وی آسان شود **سوره النجم** هر که ده بار
 بخواند از وی قیامت روی همچون ماه شب چهارده نمایان
 بود **سوره المیزان** هر که سه بار بخواند از بلاهای دنیا ایمن
 باشد **سوره النجم** هر که بیست بار بخواند از همه غمها خلاص
 یابد **سوره الفاتحه** هر که بیست و یکبار بخواند از فقر و نیاز
 و سلامتی ایمان **سوره یس** هر که هفتاد بار بخواند غلبه
 حاضر شود **سوره التکوین** هر که پانزده بار بخواند از شمشیر
 دشمن ایمن شود **سوره الفاتحه** هر که ده بار بخواند از هر
 قیامت ایمن شود **سوره الطغیة** هر که بخواند عادت
 کس از تنگی گدازد **سوره النجم** هر که هفتاد بار بخواند
 دفع دشمنان و بدگویان بشود **سوره النجم** هر که بیست
 و یکبار بخواند وضع حمل آسان شود **سوره النجم** هر که سه
 بار بخواند بجهت دیو پری خلاص یابد **سوره النجم**
 هر که بیست بار بخواند بجهت خود رود بسلامت **سوره النجم**
 هر که بیست و یکبار بخواند بجهت دفع سحر باد و طرف سحر
النجم هر که بجهت بار بخواند در ویشی و دست تنگی

سوره النجم
 هر که بیست و یکبار بخواند

از وی برود **سوره البقره** هر که ده بار بخواند جهت دفع بدیها
خلاص شود **سوره المائد** هر که صد و شصت بار بخواند جهت
نگاه داشتن ایمان و مال و دارا ماند **سوره الفتح** هر که
سی بار بخواند جهت دفع و بالبت دفع شود **سوره الانعام**
هر که ده بار بخواند صفای دل و دوشستنی باطن یابد **سوره**
التین هر که بخواند کشته شود حاصل شود **سوره**
الفلق هر که ده بار بخواند تا شین مغرب شود **سوره**
القدر هر که ده بار بخواند زمان خصمان بروی نیفتد
شود **سوره البقره** هر که بیست و یک بار بخواند طاعتی وی
قبول شود **سوره الزلزاله** هر که هزار بار بخواند جهت دفع دشمن
این گردد **سوره العاديات** هر که ده بار بخواند از چشم
خلاصی یابد **سوره الفجر** هر که صد و هشت بار بخواند جهت
سازگارهای مانت نیک باشد **سوره القدر** هر که صد بار بخواند
کارهای بدی کشته گردد **سوره الفجر** هر که بر خضر مرغ
نویسد و بخورد و بعد از آن بر سر کند **سوره الفجر** هر که
سیار بخواند کارهای بدی و غیباقی او کفایت شود **سوره الفجر**
هر که چهل و هشت بار بخواند به نیت فزندان البت فزندان شود

سوره الفجر هر که نزد وی بخواند در راه صفات
الهی الیه و رفیع او برسد **سوره الماعون** هر که چهل بار
بخواند از تشنگی این شود **سوره الفجر** هر که در وقت
خفتن سه بار بخواند صحت یابد که هر متر از ختم کرده
یابد **سوره الفجر** هر که ده بار بخواند از وسوسه
شیطان این شود **سوره القصص** هر که سی بار بخواند حضرت
و ظفر یابد و روشن **سوره نبت** هر که نزد و سه بار بخواند
و منع حمل اسار شود **سوره الاسعاف** هر که صد و سه بار بخواند
جهت خلاصی و التیاب خلاصی یابد و اگر جهت حصول
مطالب و مقاصد صد بار بخواند روا گردد **سوره**
معوذت براسیدد بار بخواند هر بحر که در حق او کفر
باشد باطل شود و عدایتها و سوءها و جزئیها و کلیها
قرآن اما سورهای قرآن صد و چهارده است و از آنها
هزار و شصت و شش است و کلیها هفتاد و هشت و هفتاد
و یک کلمات و عدد در آنها سیصد هزار و شصت و هفتاد
حرف است و الله اعلم **در وقت دیدن ماه این دعا بخواند**
بسم الله الرحمن الرحیم

اینها خلق الطبع الذائب السراج المبرور في منازل
التقدير للتعريف في تلك التدبير امتنع في تلك
الظلمة و اوضح في انوارهم و جعلت اية من ايات تلك
و علامه من علامات سلطانه و امتنه تلك بالانوار
و النضار و الظلال و الاكوار و الامانة و الكرم
في كل ذلك انت كميل و الخالق الوهاب سميانه ما
اجبت ما دبر في امرك و اظف ما صنع في شأنك و جعل
مفتاح شرف خاديت فاستل الله ربك و ربك وضا
لحي و خالفك و عقبتك و عقبتك و عقبتك و
شعورك ان جعلك على محمد و آله و ان جعلك هلا
لبركتك لا تحفظها الايام و ظلماتك لا تدنوها الا
ثامه هلال ان من الانوار و سلامه من السحاب و هلا
سعد لا تحب فيه و تحب لا تكد معه و تكد لا تزد
عسر و تحب لا تزد شرا هلال ان من النور و نعمة و فضل
مستلهم و سلام الله على محمد و آله و اهل
من كرم و طمع عليك و اكلم من مظهر التبر و انعم
من عبدة لك فيه و وقفت اية للثوب و اعففت اية

من لحيته و اظفنا من مياشيرة معصيتك و اوقفتنا
في شكر نعمتك و ايقنا فيه حب من الطافية و اقيم
عليك يا شريكنا طاعتك فيه المنة انك الشان
لتعبد و صلى الله على محمد و آله و اجمعين **اسناد**
از امام سجده روايت از امير المؤمنين و امام المؤمنين
اسد الله الغالب على بن ابي طالب رضي الله عنه كه
رسالت علي افضل الصلوة و اكمل النيات فهو كهر كه
اين دعاها هر روز بر تكيه بخواند و بر آن مواظبت
كند عمرش دراز بود و روزگار در صحت و عافيت و سلام
كند و در اداء وظائف عبادت و طاعت الله سبحانه
و تعالی حريص و راغب باشد و كارهای آن شبان روز
مبارك و از وی مروی جابید و هیچ دشمن بروی دست
نماید و بر حاسدان ظفر و منصور باشد بجز مردم كه
او با ساقی براید و هیچ درد و هیچ نوبید و از همه بلاها
امان باشد و از معاویه و دو باشد و از امام زين العابدين
ص و وایت چنین است كه هر كه اين دعاها بر تكيه
اوقات خلوات و عتبات صلوة خواند روز قيامت حور

انكود بر خيزد جبرئيل را بدين دابا اوق اذ نور او
را با عز و تمام و اكرام هم چو نامش بر نشاند و در مانت حسنا
در جنت او و در هجده كه در سمر خيزد يكبار اين دعا
خواند و دعوى بر او در دست نيابد و در سجده اسدان
مطهر و منزه باشد و بهر دم كه در او را با ساق بر آيد
الدعاء في يوم الجمعة
الحمد لله الذي جعلنا من خلقه و جعلنا من خلقه
الله اكبر اهل الكبرياء و العظمة و منحه ليحيى
والعزة و رزق القريب و الرحمة و منزل القدر و
البركة و ملك الدنيا و الآخرة و رب الارباب و
سبب المسائب و سيد السادات و الله الاكبر و
جبار الجبار و مالك الملوك و منبه الخبيث و مظهر
النور و عظيم المنكرات و مدبر الجبر و رب كطين الجبال
الله اكبر اول كل شئ و واجد لا اله الا هو و منحه
الاصوات و حاتم دونه الاضداد و فاضل البسمة
الكلوب لا يقهر في الله و الا هو ولا يدبر مقاديرها
عنه ولا يحيط بشئ و منه العباد و الحكم و الملك و الجليل
سبحانه جل و علا ما اعظم مكانه و ما على ملكه

بشيء من خلقه و يقدر من الشئ و ينفق من
احاط بكل شئ عليم و احصى كل شئ عليم و
الله على كل شئ قدير و الله اعلم
الدعاء في يوم الجمعة
الحمد لله الرحمن الرحيم
اللهم لا اله الا انت رب السموات السبع و رب
الارضين السبع و رب الارض العظيم اول كل شئ و
آخره خالق الخلق و ذوق فاطر السموات و الارض
جبار الملك كبرياء اولي الحق و ثلاث و
دواع و انت على كل شئ قدير اللهم صل على
عبدك و رسوله و امه و آل بيتك فاعل خير و نبي
الرحمة اللهم اني اعوذ بك من الفقر و تشتر
الامر و عذاب القبر و من سوء ما بعد الموت في الدليل
و السوء و ان حدث قبل و بعد فاقبره
تقي و اجعل من طاعتك من العباد برحمتك يا ارحم
الراحمين و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على
الدعاء في يوم الاحد

الحمد لله الرحمن الرحيم
سبحانك الله و هو على كل شئ قدير و مبارك
اسمائك و حسن بلائك و عظم مشائك و وضع
برهانك و لا اله غيرك لك الحمد و قدر عظميتك
و عظم جلالك و منتهى علمك و رضى نفسك انت
اهل الحمد و احق بالحمد و اولى به لئلا يفتقد
دورك من شئ و لا الى غيرك و لك الحمد على كل شئ
لك كل ما مضى منها و ما بقى و ما يمتد منها و ما
حي و ما ذكر و ما نسي و ما سكت منها و ما كلف لك الحمد
في الآخرة و الاولات سبحان الله في السماء عرشه
سبحان الله في الارض و طوبى سبحان الله في البحر
سبحان سبحان الله في النار سلطان سبحان الله
في الجنة و رحمة سبحان الله في النور و عصا و
سبحان الله في الهواء و ربه سبحان الله في ريع السماء
سبحان الله في ريع الارض سبحان الله لا اله الا
سبحانه لا اله الا الله لا اله الا الله و لا
تلكه من شئ و اقبح ابدية من شئ و احفظ على

عليك في التوسعة اني ظلمت كثير ما ترضونه من
مظالمهم يومئذ هم عتق ثم ارحمهم و اغفر لهم
انك انت القدر الرحيم يا ارحم الراحمين و يا
اكرم الاكرمين و صلى الله على محمد و آل و سلم
الدعاء في يوم الاثنين
الحمد لله الذي
احمد لله الذي اختار بعزته و عزلا بحجبه و اعز
بعزته و رفع رجاياه و اكرم في ملكه و انار
الظلمة بنور و علمه و الصلابة بحظه و ربه
لك الحمد و الثناء و العزة و العلاء و الكبرياء و كبر
السموات و الارض و البطش الشديد و القوة المبين
الضامه الناس الباطن الواثق المنع المفضل الراجح
الشافع المسافع الرزق الرحيم احاط بكل شئ عليم و
احصى كل شئ و عدد ذات رب الارباب و سبب الاسباب
و سيد السادات و جبر السموات و جبار الجبال و
مالك الملوك لا اله الا هو و الخالق البارئ
المصور له الاسماء الحسنى سبحانك ما في السموات
و الارض و هو العزيز الحكيم اللهم اغفر لي

هذا ما كتبه
الله الرحمن الرحيم عهد ناصر

اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبَاتِ أَتَىكَ
الْخَيْرُ وَالْإِجْمَاعُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَذِهِ لَحْمَةِ الشَّيْطَانِ
يَا قُدُّوسُ إِنَّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَعَدْتُكَ لَا تُخْلِفُ لَكَ وَالْقَسْبُ
أَنْتَ حَمْدُ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَالْقُرْآنُ أَنْتَ عِلْمُكَ وَلِقَاءُكَ وَرَوْضَةُ
رَسُولِكَ وَلَا تَكُنْ لِلْإِنْسَانِ مَلُومًا وَلَا تَكُنْ لِلْإِنْسَانِ نَكِيرًا
يُخْشَى مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنْ مِنْ تَحْتِهَا رَأْسٌ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمَّا يُشْرِكُونَ
لَقَدْ عَمِدْتُكَ تَوَقُّفَهُ بِقَوْمِ الْغَيْمَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْوَعْدَ
بِرَحْمَتِكَ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

[illegible]

فناجیز شد و در میان گفت یا ایها الناس انکم عبیدت میریتم با من
هیئت از خود ناگاه بود از هر من شد و در وقت من کرد و در میان
و اهلان کند و این مناجات را بخوانم و هر روز بعد از نماز عشاء
من و از آن پیدا شد چنانکه ایشان در بخوابی من میفتد و مرا عید یقین
و من و از ایشان میبیدم و هر کس که صد الله بگوید و بگوید من را و را
بعد از هر چه بماند و از ایشان عبادت بود تا می که رسیدیم ایشان
تجرب کرد و از ایشان است که در وقت من از این مناجات را بخواند و در
سید می که چنانکه ایشان میفکند که در میان بایستد و در میان و در
که در عید الله ماه که در سید من و در آن که در و سید من و در
در آمدند و در حق ایشان این مناجات را بخوانم و در میان سید من و در
حکایت در هر یک که در و در میان سید من و در میان سید من و در
طالب که در وقت باز میبید ایشان از وقت آید که در و در میان
هفت شب بخواند هر شب یکبار در حق من است من و در میان
و اگر کسی این مناجات را بخواند و در میان سید من و در میان
و هر چه در نزد او خدا یقین باشد و در میان سید من و در میان
که جمله التماس علاج او عاجز شده باشد این مناجات را بخواند و در
شوی و خواند و در میان سید من و در میان سید من و در میان

جمعه از مناجات او سر بر خواند و هر چه گفت نیک شود و اگر کسی این مناجات را
بسیار بخواند باز استعد عبد الله گفت یا ابا القاسم من از تو که بدین صوفی
ناگاه سیل غلیظ پیدا شد من این مناجات را تمام بخوانم و دوستم و دشمنم و
سوی احسان کردم و بپوش مناجات را بجمع آوردم این سیل سبیل تو بشود و من از
خشت شد و فانی شد بفرزانه تو و اگر کسی هر روز این مناجات را بخواند
برخورد و مدد در هیچ مخلوقات عزیز و محکم ناست و با ابروی حق باشد و اگر
کتاب عظیم کرده باشد از او شاه و از بزرگی و فضل این مناجات را بسیار
بکتاب خواند و از آن کتاب بر روی جزو مال و بی آن کند هر که او را بدین دست
دارد و با صلابت باشد و این مناجات را عزیز و محکم دارد و بدست نداشت
و ناکند حد از برای عمل نناید و هر که این مناجات را از خود جدا کند
در میان خلق عزیز نباشد و فضل و شرح این مناجات جدا است اما این
مقدار اخلاص از کرم تا خواند و نویسد و از مال بکند و الله اعلم

هذا ما جاء في القرآن الكريم

[illegible]

عَمَدُ الْإِسْلَامِ قَرِيبٌ وَقَدْ نَزَّحَ إِلَهُ هُوَ عَمَدُ
عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
إِلَهُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
وَكُلُّ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
صِدْقُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
إِلَهُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
وَلَا عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
رُؤُوسُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
وَمَعَالِمُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
إِلَهُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
إِلَهُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
سَيِّدُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
وَكُلُّ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ
إِلَهُ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ عَمَدُ الْإِسْلَامِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

+

[illegible]

فرمود که روزی در مسجد نشسته بودم جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله
حققت سلام بر من شد که از شما بر من فرستاده ام که هیچ یغیری نفرستاده است
یا رسول الله هیچ نباید که انداخته باشد اگر او را چنان که او باشد که
کوهم از صفت الهی و صفت نبی و صفت کرمی و چنانچه بقدرت خود
کند و اگر کسی را نیافریده باشد انداخته باشد و صفتان بر او را اگر کسی

[illegible]

70

[illegible]

مجلس

[illegible]

12

[illegible]

نیز

19

[illegible]

عزیز

90; v

[illegible]

روایت است از امام زین العابدین
ع که هر که مرد و زن این شکل
نکاه کند محتاج و برده نباشد

شکل نگاه کند طبع

[illegible]

باب بیست و نهم در بیان...

طهارت باشد همه خلق از وی نیرسند و در میان مردم

۴

باشد یا هفتم اگر کسی خواهد کرد و سفر نمند نشود بر جامه
کرباس مشک و زعفران بنویسد و پندار خود را در آن کرباس
تغویب کند و با خود دارد هرگز نمند نشود هفتم اگر کسی در میان
دشمنان در دست شود و پیرون نتواند هفت بار این دعا را
بخواند و بجا آید است بدمد و هفت بار بجا آید چوب و خشت را بر پیش
خود بدمد کسی را نرسد بعد از الله تعالی دم که کسی خواهد
کرد در کار و میراد و اقبال و دولت رفقا و شود و از سخت خانه
باید که چهل روز این هر روز دو بار و از این دعا را بخواند تا
نقد واتی که است فرماید دعا چشمای دینی و دنیا فی و بر این
یا زهم اگر کسی بر آب نازد یا بر آب جاری بخواند آنجا هر که
بخورد دجله ادمیان و پریان و دیوان و چندگان و پندکان
نرسند و در شهره بنایها برکت این دعا بی مز کوار نکاهند
و این نامها از شکان مغرب است باید که بی طهارت بخواند اگر کسی
بخواند در عقوبت کند و از دم اگر کسی هر روز سه بار
بخواند با طهارت و با دبر مستحای خود بدیدد و بر روی خود
فرمالد و بخواند پیرون اید هر نیتی که کند مقصود برسد

س ش ض ط ظ ع غ ف ا
ق ک ل م ن و ه لای ق ک ل
ب ت ث ج ح خ د ذ
س ش ض ط ظ ع غ ف ا
ق ک ل م ن و ه لای ق ک ل
ب ت ث ج ح خ د ذ
س ش ض ط ظ ع غ ف ا
ق ک ل م ن و ه لای ق ک ل
ب ت ث ج ح خ د ذ

باشد یا نه هشتم اگر کسی خواهد کرد در سفر میزدن شود بر جامه
 کرباس عسکری و زعفران بنویسد و بر اندام خود مالده و آن کس را این
 تعویذ کند و با خود دارد هرگز منته نشود و هشتم اگر کسی در میان
 دشمنان در صدد شود و بیرون تواند آمد هفت بار این دعا را
 بخواند و بجا آید است بدست و هفت بار بجا آید و هفت بار بجا آید
 خود بدست کسی و را بر لبید بقدری الله تعالی هم اگر کسی خواهد
 کرد در کار و عمل و اقبال و دولت و رفقا و شود و از محنت خلاص
 باشد که چهل روز و نیم هر روز و از ده بار این دعا را بخواند و
 تقوی و امانی که است در راه و حاجت های دینی و دنیائی و بر این
 بار و هم اگر کسی بر آب باران یا بر آب جاری بخواند آن آب هرگز
 نبود و جمله او همان و بر این و در میان و بر این کان و بر این کان
 ترسند و در شهر و بنا به هر یک این دعای بن کور و نکاه دارد
 و این نامها در پیشگاه مغربیت باید که و چهل بار بخواند آن کس را
 بخواند در عقیقه باشد و از دهم اگر کسی هر روز سه بار
 بخواند یا طهارت و یا در دستهای خود بدست و بر این و بر این
 در میان و اینها ترس و اینها ترس که کسی مقصود برسد

یا تو باید و زمان خصمان بشه شود بیست و سیم اگر خواهی که
 مردی را بربندی و یا برتری گویند و هفت سوزن و سوزن و سوزن
 هر یکی یکبار این دعا را بخوان و سوزن در نری و بر و در نری
 نشان کران هذا باختك شود آنکس بیسته شود بیست چهارم اگر
 کسی خواهد که همان مرد را که بیسته بکشد یا سوزن را را بکشد
 و هفت بار این دعا را بخواند و بر نری و ده کلاه شود
 بیست پنجم اگر خواهد میان دو کس جدائی آنکس بنویس بر کلاه
 اگر بر غل خواند و در یک طعام اندازد تا خفته شود آن طعام
 بدشمنان دهد تا خورد و هر دوست شوند بیست و ششم اگر
 دعای فریقا را بر سر بخواند و چشم کند بر هر که بگریزد
 مانع او شود بیست و هفتم بنام غایبی مرکبش زند خوانی
 و گوشت را بیرون کنی و آن غایبی را فرا بیاورد و زود بیاید
 بیست و هشتم اگر بکات و آن خواند و در پیش زحمت هفت
 اندام بر و روی آنم اگر در خانه کسی این دعای فریقا باشد
 هیچ در و پری و در و کلاه و در و کلاه و در و کلاه
 احتیاط را این باشند بیست و نهم اگر کسی در دنیا کلاه بسیار کرده

باشد یا نه هشتم اگر کسی خواهد کرد در سفر میزد نشود بر جامه
کوباس عیش و زعفران بنویسد و بر اندام خود مالده و آن کوباس
نویسد کند و با خود دارد هرگز شکست نشود هشتم اگر کسی در میان
دشمنان در میانه شود و بیرون نتواند آمد هفت بار این دعا را
نخواند و بجا نیاورد و هفت بار بجا نیاورد و هفت بار پیش
خود بداند کسی را نترسد بعد از آنکه الله تعالی درم اگر کسی خواهد
کرد در کار و برادر و اقبال و دولت و بخت و شود و از بخت غلظت
باشد که چهل روز و نیم هر روز و از و بار این دعا را بخواند
تقد و ولایت کریمت فرماید و حاجت های دینی و دنیائی و برادر
یا زهم اگر کسی بر آب باران یا بر آب جاری بخواند آن آب هرگز
نخورد و جمله آدمیان و پریان و دیوان و دیوگان و پریگان
ترسند و در شهر و بناها برکت این دعا بیرون کار نکند و از
و این نامها فرستگان مغربیت باید که و چاهها را بخواند که آنجا
بخواند در عقب بستانند و از دم اگر کسی هر روز سه بار
بخواند یا طهارت و یا در بر منتهای خود بداند و بر هر چه
فرستد و از خانه بیرون آید هر چیزی که کند مقصود برسد

بنام

سپزدهم اگر کسی خواهد که یکی را از عشق خود بجزا و گرداند
و مطیع او شود و سلاطین پیشانی بر خود موافق گوید و پس بنویسد
بر کاغذ بشت و زعفران بر نام کبریا و روی و بنام خود بر
بار و بند و بنام آنکس بر دشت بلند و بکند کارش برادر شود
چهارم اگر کسی را که ریشه باشد و معطل گردیده عود و عین
نقصه در مسجد شریف بپوشاند و در آن حال بیست و یک بار این
دعا را بخواند و بعد از آن دست بر دارد و این دعا را بخواند که
خدای تعالی تو را از کفایت گرداند و کنی از کجای خود و یا
روزی گرداند یا نه زهم اگر کسی را برادر و نتواند کار دهد
تسبیح عسل کند و چهار رکعت نماز بکند و در هر رکعت
تا تحمید یکبار و قل هو الله سباده و چون از نماز فارغ شود بگوید یا
سید و مولای عبادان چهل و یک بار این دعا را بخواند و اگر نتواند
خواند عیش و زعفران بنویسد و یکی بداند که الهی میباید تا چاه
بیت کور که نام مل سرگردان و در آن و بعد از آن کاغذ بنویسد
را در آب اندازد تا حاجت او روا شود و بشت و روی اگر کسی خواهد که
یکی را باقی ببرد و بر عیش و زعفران بر کاغذ بنویسد و بر دشت

م ن و ه لای قلم در هر
 اب ت ث ج ح خ د ذ ر
 ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
 ق ک ل م ن و ه لای قلم در هر
 اب ت ث ج ح خ د ذ ر
 ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
 ق ک ل م ن و ه لای قلم در هر
 اب ت ث ج ح خ د ذ ر
 ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف

م ن و ه لای قلم در هر
 اب ت ث ج ح خ د ذ ر
 ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
 ق ک ل م ن و ه لای قلم در هر
 اب ت ث ج ح خ د ذ ر
 ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
 ق ک ل م ن و ه لای قلم در هر
 اب ت ث ج ح خ د ذ ر
 ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وكرمه
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر في هذا المجلس
العلماء والفاضلون والطلاب
والجمهور الكرام والجميع
يستمعون بحماسة واهتمام
مما يلقى من كلامه الشريف
والله اعلم بالصواب

این کتاب در دست خط میرزا محمد علی قزوینی است

[illegible]

انتم هم انتم عسا الله ان يهديكم الى صراط مستقيم
 من اصاب الصراط فهو على اتونه مثل النجم ومن اخطى
 شئ من الاثر حصره ان الله لطيف خبير ان الله هو الزان والرازق
 المتين ومن اتق الله جعل له خراجا وزادا من حيث لا يحتسب ومن يوق
 على الله فهو حسنة ان الله يرفع له اجره ولا يحيط الله بشئ من
 خلقه ولا يرى سعيه ومن تدار عليه ذنوبه فليست بها آثمه الله
 لا يحيط الله بشئ من الاما انما سبيل الله يبدى عجل خير علان
 باب الابواب فليست بها آثمه الله ما عرفت باب من عرفت
 ان الله هو الزان والرازق المتين ومن اتق الله جعل له خراجا
 وزادا من حيث لا يحتسب ومن يوق على الله فهو حسنة ان الله
 يرفع له اجره ولا يحيط الله بشئ من خلقه ولا يرى سعيه
 ومن تدار عليه ذنوبه فليست بها آثمه الله لا يحيط الله
 بشئ من الاما انما سبيل الله يبدى عجل خير علان

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, written on a narrow strip of paper. The text is dense and appears to be a list or a series of entries, possibly related to a historical document or a manuscript. The script is highly stylized and difficult to decipher without specialized knowledge.

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is arranged in a single column. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly discolored. The text is written in a cursive style, with some words being more prominent than others. The overall appearance is that of a historical document.

[illegible][illegible]

من طر

[illegible]

Handwritten Persian text from a manuscript, likely a historical record or legal document. The text is written in a cursive script and includes phrases such as "بسم الله الرحمن الرحيم" (In the name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful) at the top left, followed by several lines of text mentioning dates and events, including "در روز پنجشنبه" (On Friday) and "سال ۱۰۸۵" (Year 1085).

حاج
...
...
...

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

تمام یافت چون خود بد کرد این مرتب در بر وجه کمال حاصل
 کند و شامل مبدأ و معاد مشغولی نماید این است
خاتمه کتاب
 و در نظریات حسن حضرت عیسی علیه السلام
 نسبت بهت است میرا و میرست وجود او حق دلت است
 حضرت وجود دولت دهد و عیب و شبهه در عین حق
 شده اند حضرت روح القدس نسبت به کمالی وجود حق
 دانست اما بیکانی نشانت بیکانی و در بدایت نبود کز
 کشف است شهادت وجودیت از وجود تا شرف حق
 نسبت به کمال برست آن است آداب التوحید هو الله
 الذي لا اله الا هو اخصر الشمس طالع شد در رب
 محبت ابي الله يحيى الحسين لا مع انوار وجوديت
 انوار ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 ساقی است و اخوان بعضی آدم و قتر قنوی و ضلالت
 اولاد هم الفضائلون انش عرفت در بدن از تحت

حسب

حسب روحان مکتوب بنو در سر آغا الله ما نکتون انوار
 حکیم و در کمال شد نسبت به حق بر بر طهر برسم کشت
 طاهر خلق باطن حق غزو در شهود و بر وجه باطن ذات یقین
 و ان در عیان نسبت است تا تحت حق اول اگر طاهر باقی
 خود که در واقف اگر در کرد و در شد کمال معنی کند و این شد
 در در معنی کند نیست **م**
خاتمه کتاب
 خاتمه کتاب در کمال رسد از انوار پادشاه
 نیز الایحی را و ایما **الحق** چون با مرادست خود ما را از
 و در بقدر در دل از انزال بدو است و از انوار و نور حق
 مفصل است کمال و فرمودی فیما ذل انوار حق الا الضلال الی الله
 و او هم هدی عطا کن در حق الله الحق الاعلی
 تا بدست بحال خود بر کردیم که در در و من اصلا اولی
 ما را چو در کمال لایزالی اندر چندین حواله تزیین
 چو باز میماند یا رسد مقام خود رسد احد
 توحید صرف و طاهر الله غیر الله و البصر و طاهر

منما الخلیات اسعاد و صفات شت این سیرت و دنا
 صمد از نیکو خلق بر سر کائنات بشاری مکریم از خود
 عذر تقیم قاطعیت بر بند بر و نماند و کلامش من القادین
 صلیت علیها آیت ری و آیت کبریا آیت افاضت و ا
 برین نسا الله قاضی و قضیه مدلسا جلایاب
 حجاب ازین ره سید اظمی و حرم هم بر اندازد قلیما
 آنچه در نهاد حرم و با زلال **سحر** زلفش آید بکند
 مقدر و مایه کن بوجوه حسنه و کنایت از غریب
 بقدر قضا از احاطت معافان لاری بر طرف
 که از حد با قضا مشغول بود که هر دو در ملک جواهر قدرت
 بر مایه شریف و در اسرار و شریف بر مایه انبساط
 و حسن بیخ عسل و ام القیاس **الله** بر کس
 که در ملک کند حال و حال است آری بر کس
 معزین نشاء و معزین من و بکر است و قلد کرم
 زینت و زینت و زینت و زینت و زینت و زینت

منما الخلیات من در کس که در ملک و زینت و زینت
 اسعد القادین است از سر و آیت علی و ما از دین است
 ما علیت و زینت بر در کرم عظیم او اعظم و جرم شرف و ا
 یارب ازین غرض حاجات مرا در بخت
 او این کرم حاجات مرا بصدور بخت خود صفایم قایم
 قایم حاجات خویش دات مرا قایم شد کرم بجا
 انما رخصت حضرت سلطان لطیف
 و برین انجمن تر شد لک
 و برین انجمن تر شد لک
 سر و لک من الله و الدین
 عزت ایدم و لک
 بند و حضرت
 ش و محمد
 عزت
 قلی
 سزا

[illegible]

مجلس ۱۰۰

اسم بر دهم
ما ز اکی انطا هر من کل ا فیه و ذیه
ما کما فی التوسیع لما خلق برعطا با فضله
اسم چهار دهم

اسم نهم
ما یضامن کل حرره رضیه و له مال و عا

اسم دهم
ما حیض انما الف و ستم طری برینا علیا
ما منان فی الاحسان قدم کل محار منیه

اسم یازدهم
ما دمان المنا کل قوم خاصه رهینه و عینه

اسم بیستم
ما جانی من فی السموات و الارض کل الذی یملک
ما رجیم کل صریح و مکر و عیانه و مفا و ده
ما جانی من فی السموات و الارض کل الذی یملک

اسم بیستم
ما یملک البدر اربعه اربعه فی ثانیه و اربعه

اسم بیست و یکم
ما یملک البدر اربعه اربعه فی ثانیه و اربعه

اسم بیست و دو
ما یملک البدر اربعه اربعه فی ثانیه و اربعه

اسم بیست و سه
ما یملک البدر اربعه اربعه فی ثانیه و اربعه

اسم بیست و چهار
ما یملک البدر اربعه اربعه فی ثانیه و اربعه

اسم بیست و پنج
ما یملک البدر اربعه اربعه فی ثانیه و اربعه

اسم بیست و شش
ما یملک البدر اربعه اربعه فی ثانیه و اربعه

اسم بیست و هفتم
ما یملک البدر اربعه اربعه فی ثانیه و اربعه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته العظمى
والعجائب
والعجائب
والعجائب

ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته العظمى
والعجائب
والعجائب
والعجائب

ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته العظمى
والعجائب
والعجائب
والعجائب

ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته العظمى
والعجائب
والعجائب
والعجائب

ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء
ما قد رزقنا من كل شيء

... و ...

۱۲۵۰ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۱ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۲ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۳ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۴ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۵ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۶ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۷ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۸ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۵۹ مرکز خراسان در دماوند
 ۱۲۶۰ مرکز خراسان در دماوند

عزت و جاه که علم حرف می آید
مهری در این عالم است که علم حرف می آید
مهری در این عالم است که علم حرف می آید
مهری در این عالم است که علم حرف می آید

[illegible][illegible]

تقسیم کردن در جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

[illegible]

	20	
-		20
	20	

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به نور الهدى
وهدانا لهذا الدين
الذي هو ديننا
والله اعلم بالصواب
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به نور الهدى
وهدانا لهذا الدين
الذي هو ديننا
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به نور الهدى
وهدانا لهذا الدين
الذي هو ديننا
والله اعلم بالصواب
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به نور الهدى
وهدانا لهذا الدين
الذي هو ديننا
والله اعلم بالصواب

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring dense cursive script and some marginalia.

لا فائدة العلمات بغيرهم فاعلموا

Handwritten text in a cursive script, likely a signature or a name, written in dark ink on a light-colored background.

فلا شيء بعد من حبيبك لطفك سمعته من مامدك الكبريا
 وقد هاتقدت ما بعد العبد في حبيبك باطل المكنى على
 على ما العبد في حبيبك والعبد في حبيبك ما هو في حبيبك
 فبلغ الأحماء كل شيء ومحمد سمعته ما هو في حبيبك
 أنت ألف ملامح على حبيبك ما هو في حبيبك ما هو في حبيبك
 والكفر الكبرياء لا تذل عزه لم يسمع ما هو في حبيبك
 وقد كسب حربه سمعته ما هو في حبيبك ما هو في حبيبك
 هبل لا شيء في حبيبك ما هو في حبيبك ما هو في حبيبك
 عذبل دحوب ومعارف عذبل كل شيء ما هو في حبيبك

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a list or account, with some numbers and decorative elements. The text is arranged in several lines, with some characters appearing to be stylized or abbreviated. There are also some small numbers and symbols interspersed within the script.

Handwritten text in Arabic script, continuing from the left page. The text is more fragmented and includes a prominent purple circular stamp or seal in the lower right quadrant. The stamp contains Arabic calligraphy and a central emblem. The right page also shows signs of wear, including stains and discoloration.

[illegible]

ایرد
ایستاد
ایستاد

